

جابجائی‌ها و گسل‌ها در اقتصاد جهان و رقابت میان قدرت‌های بزرگ

چه اتفاقی دارد می‌افتد و چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

به قلم: ریموند لوتا-۲۰۰۸

مترجم: سیامک پرتوی

نظام جهانی ساکن نیست

توسعه‌ی سرمایه‌داری در چین و سربلند کردن این کشور در نظام جهانی
امپریالیستی

اتحادیه اروپا، رقیب بالقوه‌ی سلطه‌ی ایالات متحده

امپریالیسم روس دوباره سر بلند می‌کند

از انتشارات: حزب کمونیست ایران (م.ل.م)

جابجائی‌ها و گسل‌ها در اقتصاد جهان و رقابت میان قدرت‌های بزرگ

چه اتفاقی دارد می‌افتد و این چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

به قلم: ریموند لوتا

مترجم: سیامک پرتوی

بخش اول

نظام جهانی ساکن نیست

۱ - مقدمه: ایالات متحده نیروی مسلط و کماکان برتر دنیا باقی مانده است؛ اما با فشارهای اوج یافته اقتصادی و ضروریات فزاینده استراتژیک مواجه است. تغییر و تحولات عمده‌ای در نظام جهانی امپریالیستی در حال وقوع است. اهمیت مرکزی با چرخش‌هایی است که در توزیع قدرت اقتصادی جهانی صورت گرفته و ظهور گروه‌های جینی قدرت جغرافیایی - اقتصادی و جغرافیایی - سیاسی. منظور از این گروه‌های بلوک‌های بالقوه‌ای متشکل از کشورهاست که قابلیت فزاینده‌ای در به چالش کشیدن سلطه جهانی ایالات متحده دارند. در این معادله، چین یک عنصر به شدت دینامیک (پویا) است.

این پدیده‌ها در عمل متقابل با سایر تضادها و درگیری‌ها دنیا قرار دارد؛ به ویژه تهاجم نظامی امپریالیسم آمریکا بعد از یازده سپتامبر، جنگ‌های آمریکا در عراق و افغانستان، مشکلاتی که تجربه‌ای کرده است، و تهدیدهای نظامی علیه ایران.

اهمیت چالش‌های جدید رقابت جویانه‌ای که در مقابل امپریالیسم آمریکا مطرح است از نظر دور خواهد ماند اگر آنها را نعل به نعل به مثابه «نقطه مقابل هژمونی» امپریالیسم آمریکا به لحاظ نظامی و اقتصادی و نهادی در نظر بگیریم و آنها را با این معیار بسنجیم. در حال حاضر، این چالش‌ها در برگیرنده چنین چیزی نیستند. و گرچه عناصری از این امر در حال ظهورند، اما در یک قدرت واحد متمرکز نیستند.

در گرگ‌هنگام کنونی، هیچ یک از حریفان بالقوه امپریالیسم آمریکا در پی رویارویی مستقیم نظامی با آمریکا، یا مقابله بسیار جدی با آن نیست. اما موجودیت این چالش‌ها (و این حریفان) به معنای اینست که امپریالیسم آمریکا مجبور است بیش از پیش مواظب پشت سرش باشد.

امپریالیسم آمریکا به دنبال آن است که سرکردگی (هژمونی) خود را در محیط و بستری حفظ کند که توان اقتصادی اش در حال تحلیل رفتن و فرسایش است و بنای مالی جهانی که بر مبنای نقش ممتاز دلار بر پا شده بود گرفتار شکنندگی و بی ثباتی فزاینده است. مهم اینست که همه اینها در یک دوره عدم ثبات پر تحرک در نظام جهانی جریان دارد. در این دوره، با بازتر شدن شکاف ها در سرکردگی جهانی ایالات متحده، قطب های جدید قدرت در حال ظهورند.

فروپاشی بلوک سوسیال امپریالیستی شوروی در ۹۱ - ۱۹۸۹ معرف مهمترین تغییر در مناسبات درون امپریالیستی از زمان خاتمه جنگ جهانی دوم بود. به وجود آمدن یک چارچوب ادغام شده تر جغرافیایی - سیاسی برای انباشت سرمایه، کمک کرد تا موج عظیم «جهانی سازی» شتاب یابد. این امر توسط فن آوری های نوین تسهیل شد و تحت پروژه نئولیبرالیسمی که آمریکا رهبریش را به عهده داشت قوام پیدا کرد. منظور از نئولیبرالیسم، خصوصی کردن دارایی های حکومتی، گشایش بازارها به روی سرمایه خارجی، شل کردن مقررات حاکم بر کسب و کار، کاهش هزینه های اجتماعی و محدود کردن سیاست های حمایت از کارگران است.

جهش هایی که در زمینه صنعتی کردن کشاورزی جهانی و ادغام تولید و حمل و نقل مواد خوراکی میان ملل گوناگون صورت گرفته، فرایند نابودی نظام های سنتی کشاورزی در مناطق روستایی جهان سوم را سرعت بخشیده است. این امر، فرایندی از رشد بیسابقه جمعیت شهری در طول تاریخ را به دنبال داشته که مرکز جهان سوم است: منظور حرکت اهالی از مناطق کشاورزی به شهرها، و رشد سریع شهرهای قدیم و جدید است. برای نخستین بار در تاریخ بشر، بیش از نیمی از جمعیت دنیا در شهرها زندگی می کنند. در این میان، یک میلیارد نفر ساکن زاغه هایی موقتی هستند که در درون و گرداگرد شهرهای جهان سوم وجود دارد. این همان چیزی است که «مایک دیویس» نامش را به درستی «سیاره زاغه ها» نهاده است. (۱)

به علاوه، یکی از نتایج حل خاص تضادها به نحوی که در فروپاشی اتحاد شوروی فشرده شد، و البته وجود عواملی دیگر، سر بلند کردن یک بنیادگرایی ارتجاعی و فراملیتی اسلامی بود که کسی انتظارش را نداشت. این جریان کماکان یک نیروی واقعی مادی و ایدئولوژیک دنیا است.

بیشتر این فرایندها در مقاله «یادداشت هایی در زمینه اقتصاد سیاسی» (منتشره در سال ۲۰۰۰) و «اوضاع نوین و چالش های عظیم» (منتشره در سال ۲۰۰۲) مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. (۲)

اینک همین تحولات در تداخل متقابل با عوامل زیر قرار دارند و از آنها تاثیر می گیرند:

• سر بلند کردن سریع اقتصادی و نمایش قدرت چین در شرق آسیا، آسیای مرکزی و سایر مناطق استراتژیک جهان سوم.

• تحکیم اتحادیه اروپا بر اثر گسترده شدن مرزهایش در اروپای مرکزی و شرقی و ایجاد یک منطقه منسجم پولی حول «یورو». هر دو اینها، برای برتری «آمریکا - دلار» یک چالش محسوب می شود و معرف یک چارچوب جنینی قدرت آلترناتیو در مقابل نظم امپراتوری تحت هدایت ایالات متحده است.

• امپریالیسم روس که بر مواد خام متکی است و با گذشت زمان اعتماد به نفس اش بیشتر شده است. این قدرت رشته های ارتباطی خود را با اروپای غربی بیشتر می کند و بر آن اعمال فشار می کند؛ با حرکت های آمریکا مقابله می کند؛ و با وارد شدن در همکاری های استراتژیک گوناگون با چین در پهنه پر ثمر «اور - آسیا»، و ارائه همکاری در زمینه فن آوری بالا و تسلیحات پیشرفته به کشورهای نظیر ایران، ونزولا و غیره، منافع امپراتوری خود را پیش می برد.

• ظهور مراکز انباشت منطقه ای جدید در جهان سوم. این امر عمدتاً برخاسته و مبتنی بر گسترش و تعمیق مناسبات تولید سرمایه داری است که تحت هدایت امپریالیست ها انجام می گیرد؛ و تقسیم کارهای جدیدی که از یک «سرمایه داری شبکه ای» ادغام شده تر نشئت گرفته و شامل تمرکز زدایی تجهیزات تولیدی به لحاظ جغرافیایی، و شکل های مختلف مقاطعه کاری است. یک نتیجه مهم این بوده که برخی رژیم های وابسته و تابع کمپرادور اینک میدان مانور بیشتری در اختیار دارند. این به ویژه در ارتباط است با افزایش قیمت های انرژی و کالا و گروهبندی های جدید قدرت جغرافیایی - اقتصادی (نظیر روسیه - چین).

• هدف دائمی امپریالیسم آمریکا یعنی تضمین سلطه بلامنازع جهانی برای ده های آتی بر شالوده ای از نظامیگری و گسترش فزاینده شبکه مالی در خود ایالات متحده. این امر دربرگیرنده رشد انفجاری بخش مالی نسبت به بخش صنایع و کل اقتصاد، و بسط ابزار مالی قمارگونه و بی ثبات کننده برای انباشت ثروت است.

این پدیده ها با دو تحول کاملاً مرتبط به هم، در تداخل متقابل قرار دارند و از آنها تأثیر می گیرند. یکم، ما با رقابت شدت یابنده جهانی بر سر منابع روبرویم. نیاز فزاینده قدرت های صنعتی عمده به انرژی، و رقابت برای کسب کنترل این منابع، به آتش دامن می زند. عرضه انرژی در حال محدود شدن است (خواه نظریه «نفث در نقطه اوج مصرف» به لحاظ عملی معتبر باشد یا خیر). دوم، نگرانی های مربوط به محیط زیست جهانی دارد به یک نقطه اوج نزدیک می شود؛ یعنی جایی که بعد از آن شاید دیگر جامعه بشری نتواند جلوی لطمه درازمدتی که نصیب آب و هوا و اکوسیستم ها می شود را بگیرد، و تأثیرات کوتاه مدت این وضع نیز بیش از پیش وخیم می شود. نگرانی های زیست محیطی دارد بر تولید و قیمت مواد خوراکی، بر جابجایی های جمعیتی در پاسخ به بلایای طبیعی، و بر ثبات اجتماعی تأثیر می گذارد. مثلاً در کشوری مانند سومالی که از تأثیرات به هم آمیخته قحطی و برداشت کم محصول، تجاوز اتیوپی تحت حمایت آمریکا، و از فروپاشی نهادها و آشوب شهرها که به بحران در تأمینات و خدمات بشر دوستانه انجامیده، رنج برده است.

تغییرات جغرافیایی - اقتصادی و جغرافیایی - سیاسی در سطوح بسیار متفاوتی در حال وقوع است؛ و عوامل تاریخی خاصی در کار است. اما اینها گرایش ها و وقایعی اتفاقی نیستند. در عمیقترین رده، آنچه شالوده تغییرات را تشکیل می دهد خصلت و منطق نظام سرمایه داری است: اجبار به گسترش و به حداکثر رساندن سود برای به دست آوردن موقعیت برتر در رقابت، رشد کور و پر هرج و مرج، و افق های کوتاه مدت سرمایه داری. تنش ذاتی نظامی که در آن، تولید به شدت اجتماعی شده و به شکل جهانی به هم پیوند خورده و در برگیرنده تلاش های متصل و دستجمعی هزاران و میلیون ها کارگر مزدی است. و این در حالی است که ابزار تولید ثروت (همان ثروتی که به شکل جمعی تولید شده است) و حتی دانش به شکل خصوصی کنترل می شود و توسط یک طبقه قلیل العده سرمایه دار به کار گرفته می شود.

۲ - برخی نکات بسیار مهم درباره جغرافیای اقتصادی اقتصاد جهانی

در خاتمه جنگ جهانی دوم، ایالات متحده به طور تخمینی ۵۰ درصد تولید ناخالص ملی دنیا، و حتی درصد بزرگتری از توانایی صنعتی دنیا را در اختیار داشت. این امر بازتاب نتیجه تاریخی مشخص آن جنگ بود: ظهور برتری امپریالیسم آمریکا و نابودی بخش اعظم توانایی تولیدی در مراکز امپراتوری - صنعتی اروپای غربی و ژاپن.

از سال ۱۹۶۰، سهم آمریکا از تولید ناخالص ملی در دنیا به ۳۰ درصد کاهش یافت و امروز به حدود ۲۱ درصد رسیده است. سقوط نسبی اقتصادی امپریالیسم آمریکا به چند دهه قبل برمی گردد. مقطع ۷۱ - ۱۹۶۸ به نوعی یک نقطه عطف محسوب می شود. آن دوره تاریخی با چالش گری اروپا و کنار گذاشتن معیار طلا - دلار آمریکا توسط اروپاییان رقم خورد. ظهور ژاپن به مثابه یک رقیب صنعتی - مالی و یک صادر کننده عمده سرمایه در دهه ۱۹۸۰ به نوعی یک نقطه عطف دیگر را مشخص کرد.

اما امروز شاهد زمین لرزه ای هستیم که از نظر قدرت و ناگهانی بودن، متفاوت از تکان های قبلی است: سر بلند کردن چین در اقتصاد جهانی امپریالیستی. در سال ۱۹۷۶، (متعاقب مرگ مائو تسه دون و دستگیری به اصطلاح «گروه چهار نفر») سوسیالیسم در چین سرنگون و سرمایه داری در آن کشور احیاء شد.

عبارت «سر بلند کردن چین» هم یک توصیف است و هم تجزیه و تحلیلی را در بر دارد. چین یک قدرت امپریالیستی نیست اما یک قدرت جهانی در حال رشد و رقابت جوی اقتصادی و جغرافیایی - سیاسی در نظام جهانی امپریالیستی محسوب می شود.

حجم مطلق اقتصاد سریعاً در حال رشد چین، جایگاه مرکزی این کشور در فرایند انباشت جهانی (چین هم مقصد سرمایه امپریالیستی است و هم محور تولید صنعتی دنیا)، درآمدهای صادراتی عظیمی که کمک کرده تا بانک مرکزی چین به بزرگترین دارنده خارجی ذخایر دلار در دنیا تبدیل شود، تأثیر منطقه ای این کشور بر شرق آسیا و دامنه حضور جهانی اش (مثلاً در آفریقا و آمریکای جنوبی)، و بالاخره توانایی های نظامی سریعاً در حال گسترش چین، همه و همه تأثیرات عمیقی بر مناسبات اقتصادی و جغرافیایی - سیاسی دنیا می گذارد. و به دلایلی که نیازمند بررسی بیشتر است، به نظر می آید

عصای مخصوص رهبری چالش شرق آسیا در برابر سلطه آمریکا بر آن منطقه از دست ژاپن خارج شده و به چین رسیده است.

الف - جغرافیای اقتصادی جدید کره ارض

نمودار اول یک جنبه مهم از جغرافیای اقتصادی جدید دنیا را می‌سنجد: سهم کشورهای مختلف از تولید ناخالص ملی در سطح دنیا. تولید ناخالص ملی میزان محصولات کالایی و خدمات در یک کشور معین را طی یک دوره زمانی معین (معمولاً طی یک سال) به صورت پولی اندازه‌گیری می‌کند. از دیدگاه مارکسیستی، شاخص تولید ناخالص ملی، گمراه‌کننده و ناقص است. زیرا واقعیت استثمار و موضوعات مربوط به برابری و نابرابری، هزینه‌های زیست محیطی تولید و امثالهم را می‌



Source: International Monetary Fund, World Economic Outlook, database, April 2008, www.imf.org

Table 1 measures one important aspect of the new economic geography of the planet: the share of global Gross Domestic Product (GDP) of different countries. GDP quantifies in money terms a given country's output of goods and services in a given period, typically a year.

پوشاند.

اما این شاخص برای گرفتن درکی از عملکرد اقتصادی، توزیع قدرت اقتصادی در سطح دنیا و چگونگی تغییراتش در دوره‌های مشخص، و اینکه همین مساله چگونه می‌تواند بر رقابت و برتری جویی تأثیر بگذارد، مفید است.

نمودار اول درجه خوبی را برای مشاهده برخی گرایش‌های مهم در اقتصاد جهانی به روی ما باز می‌کند.

آمریکا کماکان بزرگترین تک اقتصاد در نظام سرمایه‌داری جهانی محسوب می‌شود. اما برتری اقتصادی این کشور دچار فرسایش شده است. حدوداً در طلوع هزاره سوم بود که چین جلو آمد و نگذاشت آلمان به سومین اقتصاد بزرگ دنیا تبدیل شود. چین اینک ژاپن را هم پشت سر گذاشته است. در بین پنج اقتصاد بزرگ دنیا، نرخ رشد سالانه چین با ۹ تا ۱۱ درصد طی ۲۰ سال گذشته، رتبه اول را داراست. هند با ۸ درصد رشد طی سال‌های اخیر، در فاصله اندکی قبل از چین قرار گرفته است. این در حالی است که نرخ رشد ایالات متحده و ژاپن و آلمان بین ۲ تا ۴ درصد بوده است. نرخ رشد بالا و مداوم چین در طول تاریخ سرمایه‌داری بیسابقه است.

سهم چین از تولید صنعتی دنیا از ۴ درصد در سال ۱۹۹۵ به ۸ درصد در سال ۲۰۰۵ افزایش یافت. در سال ۲۰۰۶، آلمان با ۹،۲ درصد بالاترین سهم از صادرات صنعتی دنیا را در اختیار داشت. بعد از آن، ایالات متحده با ۸،۶ و چین با ۸،۰ درصد قرار داشتند. (۳)

حالا برویم به سراغ یکی دیگر از شاخص های قدرت در اقتصاد جهانی: صدور سرمایه، یا سرمایه ای که توسط بنگاه ها از یک کشور در کشوری دیگر سرمایه گذاری می شود. کانون توجه نمودار دوم بر یک جزء کلیدی و بسیار بزرگ صدور سرمایه است؛ یعنی سرمایه گذاری مستقیم خارجی. این سرمایه گذاری مستقیم رو به بیرون، در واقع سرمایه ای است که بنگاه های یک کشور در تجهیزات تولیدی کشور پذیرای سرمایه (نظیر کارخانه ها و معادن) می گذارند.

پنج کشور ایالات متحده، بریتانیا، ژاپن، آلمان و فرانسه، ۵۰ درصد حجم سرمایه گذاری مستقیم خارجی را در اختیار دارند. در سال ۱۹۶۰، ایالات متحده به تنهایی تقریباً نیمی از حجم سرمایه گذاری مستقیم خارجی را در اختیار داشت. اینک سهم ایالات متحده در سرمایه گذاری جهانی حدود ۲۰ درصد است. در فاصله سال های ۱۹۶۰ و ۱۹۸۵، آلمان و ژاپن به طور مداوم سهم خود در سرمایه انباشت شده خارجی در سطح دنیا را افزایش دادند. سهم ژاپن تا سال ۱۹۹۰ همچنان در حال افزایش بود اما از آن به بعد، به شدت سقوط کرد. این امر ناشی از کاهش سرعت رشد داخلی اقتصاد ژاپن و بحران مالی شرق آسیا در سال ۱۹۹۸ بود.

کشورهای اتحادیه اروپا سهم خود از حجم کل سرمایه گذاری مستقیم خارجی در دنیا را حفظ کرده اند. این در حالی است که سهم آمریکا کمتر شده است. در حال حاضر، اتحادیه اروپا بزرگترین منبع جریان یابی سرمایه هایی است که به طور مستقیم در خارج سرمایه گذاری می شود. همه این ها اهمیت بیشتری پیدا می کند وقتی که از زاویه موقعیت اتحادیه اروپا طی چند ساله اخیر به آن نگاه کنیم. در این سال ها، اتحادیه اروپا به یک بلوک منسجم تر و ادغام شده تر تبدیل شده و صاحب ارزی است که در سطح بین المللی با دلار به رقابت برخاسته است. اتحادیه اروپا در زمینه سرمایه گذاری در آمریکای لاتین، ایالات متحده را پشت سر گذاشته، به بزرگترین سرمایه گذار در آن منطقه تبدیل شده است. اما ایالات متحده کماکان بزرگترین تک صادر کننده سرمایه مستقیم خارجی است. ایالات متحده بزرگترین تک کشور سرمایه گذار در آمریکای لاتین محسوب می شود و در این زمینه فاصله زیادی با تک تک کشورهای دیگر دارد. ایالات متحده توسط پیمان «نفثا» یک شبکه منطقه ای فشرده تر را به هم جوش داده که به مثابه سکوی پرشی در سرمایه گذاری و رقابت جویی جهانی نیز ایفای نقش می کند.

هر آنچه گفته شد نشانه فاصله اقتصادی کاهش یافته میان ایالات متحده و سایر قدرت های امپریالیستی در سطح بین المللی و موقعیت رقابتی آنهاست.

Table 2 Distribution of World Outward Direct Investment Stock, 1960-2006 (%)

Country of Origin	1960	1975	1990	2006
U.S.	47.1	44	23.7	19.1
U.K.	18.3	13.1	12.6	11.9
Japan	0.7	5.7	11.1	3.6
Germany	1.2	6.5	8.3	8.0
France	6.1	3.8	6.0	8.6
<i>Subtotal</i>	73.4	73.1	61.7	51.2
Netherlands	10.3	7.1	5.8	5.2
Canada	3.7	3.7	4.6	3.6
Switzerland	3.4	8.0	3.6	4.4
Italy	1.6	1.2	3.3	3.0
Sweden	0.6	1.7	2.8	2.1
<i>Total</i>	93.0	94.8	81.8	69.5

Source: UNCTAD World Investment Report, various issues. www.unctad.org.

Table 2 focuses on foreign direct investment, which is capital invested by firms from one country in production facilities (like factories and mines) in the receiving country.

به آمار سال ۲۰۰۷ توجه کنید: پایگاه مادر ۵۰۰ شرکت بزرگ دنیا در آمریکای شمالی، ۱۸۴ شرکت در اتحادیه اروپا و ۶۴ شرکت در ژاپن بود. طی سال های اخیر، سهم ایالات متحده در این مجموعه سقوط کرده است. (۴)

اینک حدود ۱۵ درصد از حجم انباشت شده سرمایه گذاری مستقیم خارجی در جهان سوم است. اما جریان یابی سرمایه گذاری مستقیم خارجی در جهان سوم اگر سال به سال در نظر گرفته شود، به نسبت کل سرمایه گذاری های خارجی سالانه، در حال افزایش بوده است. یعنی طی ده ساله اخیر، بین ۲۵ تا ۳۵ درصد کل سرمایه گذاری خارجی در سطح دنیا. در دوره هایی نیز، جریان یابی سرمایه به کشورهای جهان سوم با بی ثباتی شدید روبرو شده است: مثلاً در حرکات سرمایه امپریالیستی که به بحران شرق آسیا در سال های ۹۸ - ۱۹۹۷ انجامید و یا در حرکات سرمایه امپریالیستی برای پاسخگویی به همان بحران.

بیشتر سرمایه گذاری های مستقیم خارجی توسط کشورهای امپریالیستی، در سایر کشورهای امپریالیستی انجام می گیرد. این امر به عوامل متعددی ربط دارد: نیروهای تولیدی و بازارهای ملی در کشورهای امپریالیستی، بسیار تکامل یافته اند و دامنه گسترده تری از فرصت های سرمایه گذاری را نسبت به بسیاری از کشورهای جهان سوم تامین می کنند. اغلب سرمایه گذاری ها به صورت خرید سهام کلان و عمده، ترکیب و ادغام، و بازخرید بنگاه های بزرگ است. بین شرکت های بزرگ و قدرت های امپریالیستی بر سر جایگاه های قوی در بازارهای به شدت توسعه یافته ملی و قاره ای امپریالیستی رقابت وجود دارد. در عین حال، برخی از این سرمایه گذاری ها (مثلاً در پالایشگاه های نفت)، به سرمایه گذاری های مربوطه در کشورهای جهان سوم متصل است.

۴. World Bank, "World Development Indicators, ۲۰۰۸." worldbank.org

چین وابسته به امپریالیسم است. این به معنی وابستگی به جریان عظیم سرمایه جهت سرمایه گذاری در اقتصاد چین، و وابستگی به ورود به بازارهای صادراتی کشورهای سرمایه داری پیشرفته نظیر ایالات متحده و ژاپن و آلمان است. این تعیین کننده ترین عامل در توسعه سرمایه داری چین بوده و هست.

چین ذخیره گسترده ای از کار را در اختیار دارد که می تواند آن را مورد فوق استثمار قرار دهد. این عامل برای چین، «امتیاز در صحنه رقابت» محسوب می شود. دقیقاً بر همین مبنا، چین یک عرصه ی بسیار سودآور برای سرمایه گذاری های امپریالیستی در نظام جهانی بوده است. این علت رشد سریع اقتصاد چین است. تداوم این امر، و حرکت حاکمان چین برای تحکیم پایه ی قدرت و ابتکار عمل خود، باعث شده که چین نفوذ و توان فزاینده ای کسب کند. این فرایند در چارچوبی جریان دارد که امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم آمریکا بر چین مسلط است.

حاکمان چین به شکل فزاینده ای در پی ایجاد فضا و تامین منافع جغرافیایی - استراتژیک خود در همین چارچوب و بر همین بستر اساسی هستند: یعنی استثمار وحشیانه کار مزدی. اما حاکمان چین در جریان این کار، چالش هایی را در برابر چارچوبی که عمدتاً امپریالیسم آمریکا از آن سود می برد، مطرح می کنند.

در واقع چین می تواند در حال گذار و تبدیل به یک قدرت امپریالیستی باشد. اما اینکه بالاخره تبدیل به آن بشود یا خیر، فقط نتیجه ی عملکرد عوامل اقتصادی نخواهد بود. و صرفاً در گرو عوامل درونی جامعه چین هم نخواهد بود. بلکه این وابسته است به تحولات مختلف و در هم تنیده ی اقتصادی و سیاسی و نظامی در سیستم جهانی؛ منجمله تحولات غیر منتظره ای نظیر بحران ها، جنگ ها، مبارزات طبقاتی در چین و دنیا، و انقلابات.

به طور کلی، توسعه چین و سر بلند کردن آن در نظام جهانی امپریالیستی را پویا پیچیده ای مرکب از وابستگی و توان در حال رشد شکل می دهد و به نوبه خود بر این نظام تاثیر می گذارد. فرجام این روند، از پیش تعیین شده نیست. اما پیشاپیش، گسل عمده و تعیین کننده ای در دنیا محسوب می شود.

۱) رشد سریع چین، تحت هدایت سرمایه خارجی قرار دارد و وابسته به صادرات است

در حال حاضر، چین بعد از ایالات متحده دومین اقتصاد بزرگ دنیاست. نرخ رشد این کشور در بین همه اقتصادهای عمده دنیا، سریعترین محسوب می شود. طی دو دهه اخیر، نرخ متوسط رشد تولید ناخالص داخلی (GDP) چین نزدیک به ۱۰ درصد بوده است. در مقابل، نرخ رشد متوسط سالانه کشورهای امپریالیستی بین ۲ تا ۴ درصد بوده است. تولید ناخالص داخلی چین، یعنی محصولات کالایی و خدمات این کشور، در فاصله ۱۹۹۰ و ۲۰۰۵ دو برابر شد. با وجود این، چین با محصول (و درآمد) سرانه ای که بسیار پایین تر از کشورهای پیشرفته سرمایه داری است، یک کشور فقیر باقی مانده است.

نرخ بالا و مداوم رشد و صنعتی شدن چین در دو دهه اخیر، امری استثنایی است که شاید در تاریخ سرمایه داری بی نظیر باشد. به علاوه این رشد پایدار، یکم) دارد به تقویت عظیم توانایی تولیدی چین می انجامد؛ دوم) دارد مسیر توسعه جهانی سرمایه داری را عمیقاً تحت تاثیر قرار می دهد؛ سوم) دارد به سر بلند کردن سریع چین به مثابه یک قدرت اقتصادی جهانی کمک می کند.

الف. چین در اقتصاد جهانی

چین دارد به مرکز ثقل تولید صنعتی دنیا تبدیل می شود. در سال های اخیر، چین در شمار پنج کشور عمده ای بوده که مقصد سرمایه گذاری های خارجی می شوند. چین، مقصد عمده ی سرمایه گذاری صنعتی دنیاست. چین برای اقتصاد جهانی امپریالیستی، یک موتور رشد بوده است. چین مصرف کننده حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد محصول جهانی آهن، آلومینیوم و مس محسوب می شود. چین، یک سوم افزایش جهانی تقاضای نفت را باعث شده است. (۱)

چین عمیقاً در اقتصاد جهانی بافته شده است. چین بعد از ایالات متحده، بزرگترین دارنده دلار در دنیاست. چین در آفریقا و سایر مناطق، با ایالات متحده (و سایر قدرت های امپریالیستی)، درگیر رقابت بر سر مواد خام و ذخایر انرژی است. چین

دارد به مثابه یک نیروی جغرافیایی - اقتصادی در حال رشد و بیش از پیش تهاجمی در سطح دنیا ظاهر می شود. امپریالیسم آمریکا نیز به نوبه خود، به طور فزاینده ای، چین را به مثابه یک رقیب و حریف دراز مدت، مورد هدف قرار می دهد.

رشد سریع چین، به طور لاینفک، وابسته به جریان های عظیم سرمایه خارجی برای سرمایه گذاری است:

سرمایه خارجی اکثر دارایی های ۲۱ بخش از ۲۸ بخش اصلی صنعتی چین را کنترل می کند. (۲)

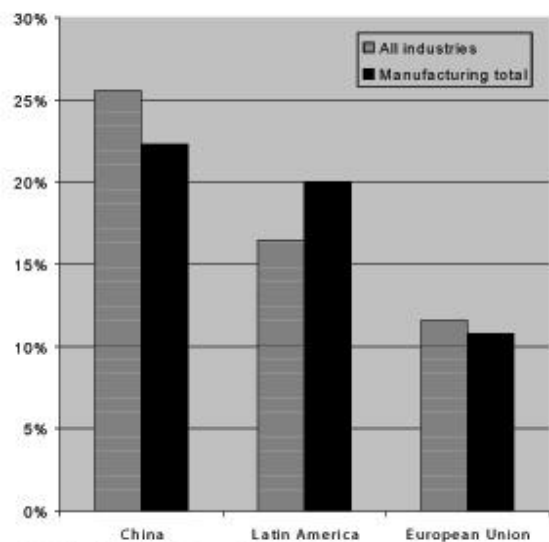
از اوایل سال های ۲۰۰۰، شرکت های بزرگ فراملیتی نظیر «جنرال الکتریک» بیش از یک سوم تولید صنعتی چین را در اختیار داشته اند. (۳)

بنگاه هایی که سرمایه خارجی در آنجا سرمایه گذاری شده حدوداً ۶۰ درصد واردات و صادرات چین را در اختیار دارند. (۴)

سرمایه گذاری توسط سرمایه خارجی باعث توسعه مجتمع های گسترده تولیدی جدید در مناطق ساحلی چین شده است. ۸۰ درصد کل سرمایه گذاری های خارجی راهی این مناطق می شود. طی ۲۰ سال اخیر، حدود ۲۰۰ میلیون کارگر روستایی برای یافتن کار به مناطق شهری نقل مکان کرده اند. (۵) این ارتش کار مهاجر که می تواند مورد فوق استثمار قرار بگیرد، در محیط کار با دستمزد اندک و در زمینه مسکن و خدمات با تبعیض روبروست. همین ارتش کار مهاجر است که نیازهای کاری مجتمع های تولیدی را تامین می کند.

سرمایه خارجی در چین به میزان زیادی در محصولات کارخانه ای کم هزینه و کم ارزش نظیر پوشاک سرمایه گذاری می شود. چین تولید کننده محصولات الکترونیکی و فن آوری

Chart 1 Estimated Rate of Return on U.S. Direct Investment in China, Latin America, and the European Union in 2006



Underlying data from U.S. Bureau of Economic Analysis.
www.bea.gov/international/d1usdibal.htm

This chart shows that the rates of return on U.S. manufacturing investments in China are twice the level of comparable investments in the European Union (EU) countries, and higher than in Latin America.

چین بزرگترین دریافت کننده سرمایه گذاری مستقیم خارجی در جهان سوم محسوب می شود. شرکت های ماوراء بحار از طریق عملیات خود در چین، سودهای کلان استثنایی استخراج می کنند. همانگونه که نمودار یک نشان می دهد، نرخ های برگشتی سرمایه گذاری های صنعتی ایالات متحده در چین، ۲ برابر نرخ سودهای برگشتی از سرمایه گذاری های قابل قیاس در کشورهای اتحادیه اروپا، و بالاتر از نرخ سودهای برگشتی از آمریکای لاتین است.

اینک یک نمونه دیگر از توسعه تحت هدایت امپریالیستها: وقتی که سرمایه امپریالیستی، تولیدی را به شکل مقاطعه کاری به بنگاه های چینی واگذار می کند، سهم بزرگ و نامتناسبی از سود به سوی امپریالیستها روانه می شود. برای مثال، یک «آی پود» در ایالات متحده ۲۹۹ دلار فروخته می شود. بنگاه هایی

که در چین قطعات آن را سر هم می کنند فقط ۴ دلار دریافت می کنند. این در حالی است که ۱۶۰ دلار بابت طراحی، حمل و نقل و کارهای مربوط به فروش «آی پاد»ها به جیب شرکت های آمریکایی می رود. (۷)

سرمایه بین المللی، اقتصاد چین را به یک حلقه کلیدی در سیستم تولیدی منطقه شرق آسیا که سودآوری بالا و جهت گیری صادراتی دارد، تبدیل و در آن ادغام کرده است.

چین به میزان بسیار زیادی به بازار ایالات متحده متکی است که مقصد عمده صادراتش محسوب می شود. بنابراین رونق اقتصادی چین به شدت وابسته به رشد تقاضا در بازار ایالات متحده است. این تقاضا به شکل فزاینده ای توسط وام تامین می شود. چین به طریقی دیگر نیز به بازارهای صادراتی، وابسته است: چین برای پرداخت هزینه های فزاینده اش از واردات انرژی، مواد معدنی و خوراکی، محصولات نیم ساخته، محصولات سرمایه ای (نظیر ماشین آلات)، و محصولات تجملی که خوراک طبقات نو کیسه کشور است باید صادرات خود را به شکل تصاعدی افزایش دهد.

ب: کمی در مورد زمینه های تاریخی

و جنایت های حاکمان سرمایه دار نوحاسته چین

در قرن نوزدهم میلادی، سرمایه داری غرب از طریق جنگ ها، تحمیل قراردادهای نابرابر، و تقسیم چین به مناطق نفوذ خارجی، قصد تسلط بر این کشور را کرد. نفوذ اقتصادی و نظامی قدرت های خارجی به شکل وحشیانه ای ادامه یافت: از فشار اقتصادی ایالات متحده برای گشودن دروازه بازار چین گرفته تا تجاوز ژاپن و اشغال چین توسط آن کشور در دهه ۱۹۳۰ میلادی، تا حمایت ایالات متحده از نیروهای فاسد و ارتجاعی چانگکایشک در جریان جنگ داخلی به سال های ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۹. تحت سلطه امپریالیسم، چین حاکمیت ملی خود را از دست داد و توسعه اقتصادی کشور معوج شده و از رشد بازماند.

انقلاب چین در فاصله ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ وضعیت را کاملاً دگرگون کرد. جنگال جهانی کنترل خارجی را در هم شکست. پایه های حاکمیت استثماری و فاسد فئودالی و سرمایه داری بوروکرات را نابود کرد. دیگر، ذخائر چین به رفع نیازهای توسعه همه جانبه خدمت می کرد. چین تحت رهبری مائو، یک اقتصاد متکی به خود و موزون را ایجاد کرد. یک زیربنای صنعتی مدرن ساخته شد. حمل و نقل و پایگاه های تولید برق به مثابه بخشی از زیرساخت نوین توسط تلاش های جمعی جامعه ایجاد شد و به این توسعه موزون خدمت کرد. صنعت در شهرهای کوچک و روستاها گسترش یافت. در مناطق روستایی، کمون ها برقرار شدند: کشت و زرع به شکل تعاونی در سطوح مختلف انجام می شد؛ دهقانان برای ساختن سیستم های آبیاری گسترده و مهار سیل همراه شدند؛ سیستم های بهداشتی و آموزشی کم هزینه فراهم شد. یک نیروی کار ماهر و سالم بوجود آمد.

حکام سرمایه دار نوحاسته چین بعد از سرنگونی سوسیالیسم در سال ۱۹۷۶، دروازه های چین را به طور اساسی به روی سرمایه خارجی گشودند و کشور را در اختیار آنها قرار دادند. امپریالیسم به همراه حکام سرمایه دار نوحاسته در چین، به توسعه سابقاً سوسیالیستی کشور متصل شدند و آن را در خدمت انباشت سرمایه تغییر دادند. رژیم جدید، کارگران را از حقوقشان محروم و برای سرمایه خارجی و سرمایه نوحاسته بومی، به بردگان مزدی تبدیل کرد. آنها کمون ها را تعطیل کردند؛ دهقانانی که خلع مالکیت شده یا توانایی تامین معاش از راه کشاورزی را نداشتند از سر در ماندگی (و به خیال کسب درآمدهای بیشتر) به شهرهای مناطق پر رونق ساحلی مهاجرت کردند تا به یک قشر کارگری انعطاف پذیر، در دسترس، با قابلیت فوق استعمار شدن، تبدیل شوند. زیرساختی که طی دوران سوسیالیسم ایجاد شده بود به نوعی یارانه ی توسعه ای شد که تحت هدایت امپریالیست ها به پیش رفت.

ج: بورژوازی و بخش دولتی چین

پایگاه یک بخش از طبقه حاکمه ی چین در دولت است. این بخش از طبقه ی حاکمه، هسته مرکزی قدرت در آن کشور را تشکیل می دهد و از طریق نهاد سیاسی آن، یعنی «حزب کمونیست چین» که هیچ ربطی به سوسیالیسم یا کمونیسم ندارد، حکم می راند. این بخش مرکزی بورژوازی چین اهرم های کلیدی اقتصاد چین را تحت کنترل خود دارد. همین بخش است که سیاست های پولی و مالیاتی را تنظیم می کند. این بخش از نزدیک به سرمایه خارجی متصل و وابسته است. این بخش با سرمایه بزرگ خصوصی بومی ادغام شده است. این بخش فرماندهی ارتش و قوای سرکوبگر دولتی را در دست دارد و وحشیانه از این نیرو علیه توده ها استفاده می کند. یعنی همانطور که در جریان سرکوب دانشجویان و کارگران طی خیزش میدان «صلح آسمانی» به سال ۱۹۸۹ دیدیم.

بخش دولتی اقتصاد شامل بنگاه های صنعتی و بانک های متعلق به دولت است که حدود ۳۵ درصد اقتصاد چین را در بر می گیرد. بخش سرمایه داری خصوصی در اقتصاد به سرعت در حال رشد است و اکثر بخش دولتی، خصوصی شده است. از سال ۱۹۹۵، بخش دولتی چین به شکل قابل ملاحظه ای دستخوش بازسازی شده است. شمار گسترده ای از بنگاه ها و ده ها میلیون حقوق بگیر شامل این حرکت شده اند. اما یک هسته مرکزی از بنگاه های دولتی بر اکثر صنایع سنگین و بخش های کلیدی خدمات مسلط است. (۸) و بخش دولتی کماکان یک پایگاه اقتصادی قدرت برای این بخش رهبری کننده ی بورژوازی چین محسوب می شود.

کنترل دولتی کماکان پر قدرتی بر بخش های بانکی و بیمه اعمال می شود؛ اگر چه آنها سهامی را به سرمایه گذاران خصوصی بین المللی فروخته اند.

دولت چین در چارچوب سلطه امپریالیستی و وابستگی به فن آوری وارداتی، به درجاتی توسعه چین را به لحاظ استراتژیک هدایت می کند. یکی از اهداف دولت چین برای این کشور، "بالارفتن" از نردبان تولیدات صنعتی و رسیدن به مرحله ی تولیدات پیچیده تر است. چین، اینک، محصولات سرمایه بر بیشتری تولید می کند و درگیر تولید مدولار modular (فن آوری پیشرفته و استاندارد) و غیره است.

طبقه ی حاکم چین تلاش می کند زیربنای صنعتی - فن آورانه کشور را بسط داده و بر الگوهای توسعه تاثیر بگذارد.

در حال حاضر یک صنعت خودرو سازی، تحت هدایت سرمایه خارجی (شرکت هایی مانند فولکس واگن و جنرال موتورز)، سریعاً در چین توسعه می یابد. اما حکومت چین یک شرط ورود به بازار چین را انتقال فن آوری از شرکت های بزرگ فراملیتی قرار داده که امری بیسابقه است. رژیم، بر روی این که خودرو سازان داخلی پروژه های مشترک با شرکای خارجی رقیب را حفظ کنند، پافشاری می کند.

یک مساله بسیار مهم دیگر اینست که چین در زمینه ی پژوهش های مقیاس بزرگ و درازمدت سرمایه گذاری کرده است. حکومت، شرکت های خصوصی و دولتی چینی را تشویق می کند که در صنایعی نظیر کامپیوتر و ارتباطات تلفنی در صف اول قرار بگیرند.

طبقه ی حاکمه چین می خواهد از این رشد اقتصادی که تحت سلطه ی امپریالیستها و خارجیان است به مثابه پایگاهی برای تقویت قدرت اقتصادی جهانی چین استفاده کند؛ و از این جایگاه تقویت شده برای گسترش نفوذ اقتصادی اش در جهان بهره جوید.

توسعه ی اقتصادی سریع چین به گونه ای انجام شده که کماکان تحت سلطه سرمایه خارجی و متکی به بازارهای بین المللی است. این توسعه در مقابل نوسانات شدید تقاضا در بازار جهانی، آسیب پذیر است. این توسعه می باید سرمایه خارجی را به خود جلب کند؛ سرمایه ای که برای تولید دائماً از مکزیک گرفته تا چین، و از چین گرفته تا ویتنام به دنبال مناطق کم هزینه تر می گردد. این پروژه مستلزم ثبات اجتماعی و سیاسی در جامعه و اقتصاد است؛ اما در عین حال، اعوجاج های فوق العاده و حادی را در زمینه کشاورزی - صنعت ایجاد کرده و نابرابری های گسترده منطقه ای و اجتماعی را دامن زده است. بر اساس برخی ارزیابی های آماری، شکاف میان درآمدها در نواحی شهری و روستایی چین، بیشتر از هر کشور دیگر دنیاست و این عامل عمیقاً بی ثبات کننده ای است. (۹)

د. واقعیت ها دانه به دانه بررسی کنیم

دست یافتن به توسعه ای سریع با حداقل هزینه و سود بالا، از اهداف کلیدی طبقه حاکمه چین است. این توسعه بر استثمار کار مزدی و کار دهقانی؛ بر خون و استخوان مردم چین؛ بنا شده است. این توسعه اقتصادی، پر هرج و مرج، فلاکت بار و از نظر زیست محیطی نابود کننده است.

پنج شهر از ده شهر دنیا که آلوده ترین هوا را دارند در چین هستند. پروژه سد «سه آبراه» که بزرگی آن در تاریخ بشر بیسابقه است، اکوسیستم ها را به شکلی عظیم نابود کرده؛ باعث جابجایی جمعیت های بزرگی شده است. توسعه آزمندانه

تجاری در حال نابود کردن مزارع با شتاب بسیار است. (کشاورزان توسط مقامات حکومتی محلی تحت فشار قرار دارند تا حق نسق خود را در مقابل مبلغی اندک بفروشند.) در حال حاضر، چین نیمی از تالاب هایش را از دست داده است. توسعه سرمایه داری یک بلای زیست محیطی است. بر مبنای تخمین ها، سالانه نزدیک به ۴۰۰۰۰۰ (چهار صد هزار) نفر از اهالی چین بر اثر آلودگی هوا، آلودگی آب و سایر شکل های تخریب محیط زیست دچار بیماری و مرگ زودرس می شوند. (۱۰)

توسعه اقتصادی چین یک بلای انسانی است:

زلزله استان «سیچوان» در بهار ۲۰۰۸ بیشترین قربانیان خود را از میان تهیدستان چین گرفت: مدارس سر هم بندی شده که فرزندان قشرهای فقیرتر جامعه را در خود جای می دادند فرو ریختند؛ کودکان بسیاری کشته شدند؛ در حالی که می شد این اتفاق نیفتد. دهقانان باید برای خدمات پزشکی و آموزشی هزینه بپردازند. در جمع بندی پژوهشی که اخیراً در مورد نظام بهداشتی چین صورت گرفته چنین آمده است: «تهیدست ترین ها به شکل فزاینده ای از هر نوع مراقبت درمانی محروم می شوند.» (۱۱)

در شهرهای چین، غیر معمول نیست که کارگران بخش صادرات ۸۰ ساعت در هفته تحت شرایط وحشتناک بهداشتی و ایمنی و با دستمزد پایین کار کنند. در غرب، ما در مورد رنگ های آغشته به سرب در اسباب بازی های تولید شده در چین چیزهایی می شنویم. اما در مورد استنشاق دودهای سمی، جراحات، و قطع دست و پای کارگران در همان کارخانه های تولید اسباب بازی چیزی به گوشمان نمی رسد. بر مبنای یک بررسی که توسط حکومت چین انجام گرفته، ۷۲ درصد از حدود ۱۰۰ میلیون کارگر مهاجر کشور با معضل دستمزدهای معوقه دست به گریبانند و این یک منبع مهم سرمایه است که توسط بنگاه های خصوصی و خارجی انباشت شده است. (۱۲)

یک نکته مهم اینست که رونق اقتصادی چین در فاصله ۲۰۰۲ - ۱۹۹۰ به کاهش اشتغال مزدبگیران رسمی در بخش شهری انجامید (یعنی کاهش مشاغل عادی که از حمایت ها و استانداردهای معینی برخوردارند)؛ زیرا بخش دولتی به دنبال درجه بالاتری از کارایی و سودآوری بود. قسمت اعظم ایجاد مشاغل جدید در بخش خصوصی صورت گرفته است؛ به ویژه در آنچه بخش غیر رسمی نامیده می شود: یعنی مشاغل فاقد امنیت و بی حساب و کتاب، مشاغل از امروز به فردا در گروه های ساختمان سازی در پروژه های عظیم چین (آسمانخراش های شهری، زیرساخت بازی های المپیک ۲۰۰۸، سد سازی در نواحی رودخانه ای)، بساط های خیابانی و فعالیت های غیر قانونی. (۱۳)

رشد سریع و گسترده صنعت سگس در چین، جلوه ای از این روندهاست. بر مبنای تخمین برخی از گروه های زنان، در حال حاضر حدود ۲۰ میلیون کارگر جنسی در چین وجود دارند که اغلب برای کار در محلات تن فروشان از مناطق روستایی به مراکز در حال گسترش صنعتی و تجاری می آیند. (۱۴)

زنان روستایی که با شوهران و پسرانشان به شهرها مهاجرت می کنند با موانع جدیدی روبرو می شوند. فرصت های زندگی آنان محدود است. یکی از غم انگیزترین تحولات در مناطق روستایی چین که خیلی کم در موردش گزارش منتشر می شود، خودکشی زنان جوان در شماری بیسابقه است. چه فاصله ای است میان این شرایط با چین مائونیستی که در آن، مبارزه علیه ستم بر زنان یکی از کانون های تحول انقلابی مداوم جامعه محسوب می شد. (۱۵)

۲) چین یک قدرت اقتصادی در حال صعود با اهداف استراتژیک

توسعه سریع سرمایه داری در چین، یک شبکه بندی تولید سرمایه داری در شرق آسیا بافته است که مرکزش چین است. در این شبکه بندی تولیدی، امپریالیسم ژاپن نقش سازمانده مهمی را بازی می کند. شرق آسیا، پویاترین منطقه ی تولید صنعتی دنیاست. حاکمان چین در حال ایجاد حلقه های اقتصادی سیاسی بیشتری در سراسر شرق آسیا هستند. به علاوه چین در حال تقویت قابلیت های خود برای نمایش قدرت نظامی در منطقه است و راه خود را به سوی دیگر مناطق دنیا باز می کند.

الف. اهرم مالی رشد یابنده

چین به یک بازیگر عمده در بازارهای ارزی و مالی دنیا تبدیل شده است. چین ۱.۸ تریلیون دلار (۱.۸ هزار میلیارد دلار) را به عنوان ذخایر ارز خارجی خود در اختیار دارد. این انبوهی از ثروت است که به مثابه وسیله پرداخت های بین المللی نیز مورد استفاده قرار می گیرد. ذخایر ارز خارجی از درآمدهای صادراتی و نیز سایر درآمدهای سرمایه گذاری حاصل می شود. چین یک ماشین صادراتی فوق العاده است. از بین همه کشورها، ایالات متحده بیشترین کالاهای وارداتی خود را از چین می گیرد. در حال حاضر، چین در زمینه ذخایر ارز خارجی از ژاپن پیشی جسته است. بخش اعظم این ذخایر (تا حالا) به صورت دلار است: سرمایه گذاری شده در اوراق بهادار خزانه داری آمریکا، آژانس قرضه های حکومتی آمریکا، و سایر ابزار مالی.

دارایی های دلاری چین یکی اهرم مالی قابل توجه در اقتصاد جهانی امپریالیستی است. آمریکا با کسری های عظیم بودجه حکومتی روبروست. (هزینه های جنگی، برنامه های اجتماعی و باز پرداخت بهره و غیره، بیشتر از مالیات هایی است که جمع آوری می کند.) کسری تراز تجاری ایالات متحده بسیار زیاد است. (وارداتش بیش از صادراتش است.) آمریکا مبالغ زیادی سرمایه قرض می کند تا به عدم توازن مالی بین المللی اش پوشش دهد. ایالات متحده برای تامین و اداره ی قروض خود، به شکل بسیار حادی وابسته به کشورهایی نظیر چین است.

در دوره ۰۸ - ۲۰۰۷ که بنگاه های مالی و دلالی «وال استریت» (نظیر مورگان استنلی) تضعیف شده بودند، چشم ها به «صندوق ثروت ملی» چین (یعنی ذخایر گسترده مالی که توسط حکومت چین اداره می شود) دوخته شد تا سرمایه به شدت مورد نیاز را تامین کند.

چین یک وارد کننده بزرگ سوخت و مواد معدنی است. از سال ۱۹۹۵ تاکنون، چین باعث ۴۰ درصد رشد در تقاضای این محصولات در بازار جهانی شده است. به علت این که توسعه بسیار سریع چین با جهت گیری جهانی بر یک شالوده توسعه نیافته از حیث فن آوری نسبت به کشوری مانند ژاپن انجام می گیرد، چین برای تولید حجمی یکسان از محصولات، ۷ برابر ژاپن (و ۳ برابر هند) انرژی مصرف می کند. (۱۶)

و چین برای تغذیه ماشین صنعتی خود به دنبال دسترسی مطمئن به مواد خام است. در حال حاضر، چین در بخش صنایع استخراجی در آمریکای لاتین و آفریقا سرمایه گذاری می کند و بنگاه هایی را می خرد. سرمایه گذاری خارجی مستقیم چین از ۱.۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۳ به ۱۶.۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ افزایش یافت. حدود نیمی از این سرمایه گذاری در بخش صنایع مربوط به ذخایر طبیعی است. (۱۷)

یک هجوم پر شتاب رقابت جویانه برای کنترل محصولات نفتی و معدنی آفریقا آغاز شده است. شرکت های نفتی ایالات متحده سرمایه گذاری های خود در کشورهایمانند آنگولا، نیجریه و گینه استوایی را شتاب بخشیده اند. در سال ۲۰۰۷، ارتش آمریکا یک مرکز فرماندهی در آفریقا مستقر کرد که «آفریکوم» خوانده می شود. (تا پیش از این، پیاده کردن نیرو در آفریقا از طرف مراکز فرماندهی ارتش آمریکا که در بیرون آفریقا قرار داشتند، هماهنگ می شد.) این یک اقدام مهم از سوی امپریالیسم آمریکاست. هدف آمریکا از این کار، هم دستیابی به نفت و کنترل سایر ذخایر طبیعی آفریقاست و هم ادغام بخش های بیشتری از آفریقا در «جنگ علیه ترور». آمریکا برای تحقق این هدف دست به کارهای دیگر مانند شتاب بخشیدن به انتقال تسلیحات به حکومت های مختلف آفریقائی و عقد پیمان های نظامی با آنها نیز زده است.

از میانه دهه ۱۹۹۰، چین فعالیت هایش را در آفریقا شتاب بخشیده است. در حال حاضر، چین سومین شریک بزرگ تجاری آفریقا است. شرکت نفت چین که تحت مالکیت دولت قرار دارد، یک سهم کنترل کننده از شرکت نفت اصلی سودان را در اختیار دارد. همین شرکت نفت چین در صنعت نفت الجزایر سرمایه گذاری کرده است؛ و هجوم سرمایه گذاری هایش در بخش های نفتی آنگولا و نیجریه آغاز شده است. آفریقا در حال حاضر، حدود ۳۰ درصد از نیازهای وارداتی چین در زمینه نفت را تامین می کند. بنگاه های معدن کوبی چین که تحت حمایت دولت این کشور هستند، در جستجوی کبالت، اورانیوم، مس و سایر مواد معدنی صنعتی در جمهوری دموکراتیک کنگو و زیمبابوه و زامبیا سرمایه گذاری کرده، همکاری های مالی خود با این کشورها را افزایش داده، حلقه های ارتباطی نزدیکی ایجاد کرده اند. (۱۸)

همه این سرمایه گذاری ها و مانورهای چین نسبت به آنچه ایالات متحده و اروپا در آفریقا انجام می دهند، ذره ای بیش نیست. اما یک رقابت شدت یابنده در آفریقا وجود دارد. هجومی رقابت جویانه جریان دارد که بیش از پیش چین را درگیر خود می کند.

چین برای پیشبرد منافع خود از پیوندهای سیاسی و دیپلماتیک، توافقات در زمینه فروش اسلحه و تربیت نظامی، و اعطای وام‌های کم بهره استفاده می‌کند. چین از طریق انتقاد از سلطه آمریکا و برخی سیاست‌های ایالات متحده که شیره کشور‌های جهان سوم را می‌مکد، جای پای خود را به لحاظ ایدئولوژیک در بخش‌هایی از جهان سوم محکم می‌کند. چین از این واقعیت که آمریکا خاورمیانه را کانون توجه خود قرار داده و به آنجا بند شده؛ و در حال حاضر جنگ‌های هائیکه برای دستیابی به امپراتوری بزرگتر را در آنجا به پیش می‌برد؛ سود می‌جوید.

امپریالیسم آمریکا بیش از پیش چین را به مثابه یک رقیب استراتژیک هدف قرار داده است. از سال ۲۰۰۶، وزارت دفاع آمریکا در بررسی سالانه خود، رقابت با چین بر سر منابع را همپای درگیری بر سر تایوان قرار داده که می‌تواند جرقه بالقوه جنگ میان آمریکا و چین باشد. (۱۹)

چرائی جنگ تبلیغاتی آمریکا علیه چین را فقط در چارچوب سر بلند کردن چین در اقتصاد جهانی و رقابت با این کشور می‌توانیم بفهمیم. در این چارچوب است که می‌توان فهمید چرا آمریکا سعی می‌کند چین را باعث و بانی مشکلات مختلف (از صدور مواد خوراکی و دارویی ناسالم گرفته تا تخلف در زمینه حقوق مالکیت نرم افزاری، زیر پا گذاشتن حقوق بشر، و افزایش هزینه‌های نظامی اش) معرفی کند.

ب. جاه طلبی‌های جغرافیایی - سیاسی

و ارتباط روسیه و چین

رشد اقتصادی چین که با شتاب زیاد، کمبود ذخایر، و هرج و مرج مشخص می‌شود و تحت سلطه سرمایه امپریالیستی به پیش می‌رود، به لحاظ عینی این کشور را به سمتی می‌راند که به مثابه یک قدرت جهانی با جاه طلبی‌های جغرافیایی - سیاسی ظاهر شود.

بر مبنای ارزیابی «موسسه تحقیقاتی صلح بین المللی استکهلم»، خرج‌های نظامی چین طی دهه اخیر ۳ برابر شده است. در سال ۲۰۰۶، چین در این زمینه از ژاپن که بزرگترین هزینه‌کننده نظامی در منطقه شرق آسیا محسوب می‌شد، جلو زد. اینک بودجه نظامی چین در رده سوم دنیا قرار دارد. (۲۰) چین توانایی‌های دریایی خود را ارتقاء داده، زرادخانه موشک‌های دوربردش را بهبود بخشیده، و پا به عرصه‌های متکی به فن‌آوری پیشرفته، نظیر نظامیگری در فضا، گذاشته است. مخارج نظامی چین با مخارج نظامی امپریالیسم آمریکا اصلاً قابل مقایسه نیست؛ اما قدرت نظامی چین یک عامل رشد‌یابنده در مناسبات بین‌المللی به ویژه در شرق آسیا است.

دو تن از مشاوران سیاسی حکومت ایالات متحده که دغدغه‌ی پیشبرد منافع امپریالیسم آمریکا را دارند، در توصیف خود از تغییراتی که در وضعیت جغرافیایی - سیاسی این منطقه‌ی مهم در شرف وقوع است و چالشی در مقابل آمریکاست، تصویری ارائه می‌دهند که دارای حقایق است: بعد از گذشت ۶۰ سال از سلطه آمریکا، اینک تناسب قوا در منطقه شمال شرق آسیا در حال تغییر است. ایالات متحده به‌طور نسبی پا در سرانگشاید؛ چین در حال اوج گرفتن است؛ ژاپن و کره جنوبی دستخوش بی‌ثباتی شده‌اند. واشینگتن برای حفظ قدرت آمریکا در این منطقه باید روندهایی که این گذار را شکل می‌دهند شناسایی کرده، ابزار و روش‌های حاکمیت جدیدی را به کار گیرد که پایه‌ی قدرت آمریکا را گسترده‌تر کند. (۲۱)

یکی از جوانب اوضاع جاری، تطابق فزاینده منافع چین و روسیه در عرصه‌های کلیدی، و افزایش تصاعدی پیوندها و همکاری‌های این دو کشور است. در سال ۲۰۰۶، چین به شریک اقتصادی شماره یک روسیه تبدیل شد. به علاوه، چین تامین‌کننده‌ی مالی پروژه‌های مهم خط لوله‌ی روسیه بوده، که در بخش‌های این نوشته مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

هم چین و هم روسیه، تسلیحات کشورهای تولیدکننده نفت و گاز در جهان سوم را تامین می‌کنند. هر دو این کشورها در حال افزایش توانایی‌های نظامی خود در مناطق کلیدی تولیدکننده انرژی هستند. و هر دو در سال ۲۰۰۱ همراه شدند و «سازمان همکاری‌های شانگهای» متشکل از کشورهای شرق آسیا را تاسیس کردند.

این سازمان، یک تحول مهم در روابط بین‌المللی است. رشد اقتصادی و عروج چین در اقتصاد جهانی به شکل فزاینده‌ای در عرصه‌های جغرافیایی - سیاسی و نظامی جلوه‌گر می‌شود. «سازمان همکاری‌های شانگهای» یک ائتلاف منطقه‌ای در زمینه‌های انرژی و امنیت در شرق آسیا است. دولت‌های چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان اعضای اصلی آن هستند.

این سازمان، قدرت اقتصادی چین و توانایی‌های نظامی و ذخایر انرژی روسیه را به هم می‌آمیزد. در تابستان ۲۰۰۷، این سازمان نخستین تمرینات نظامی خود را برگزار کرد. به علاوه، در جریان این تمرینات برای نخستین بار افراد نیروی هوایی چین در خارج از خاک این کشور مستقر شدند. (۲۲)

«سازمان همکاری‌های شانگهای» به وضوح هدف کاهش نفوذ آمریکا در آسیای میانه و ایستادگی در برابر آن را دنبال می‌کند. این سازمان می‌خواهد نقاط قوت معین روسیه و چین را متمرکز کند؛ نقاط ضعف معین آنها را رفع کند؛ و بقیه کشورها را حول این دو جمع کند. این یک ابزار نوپا اما مهم برای رقابت در یکی از مناطق بی‌ثبات و سرشار از ذخایر انرژی دنیاست.

ج. برخی پرسش‌های جدید

اوج‌گیری سریع چین در اقتصاد جهانی، برخی پرسش‌های جدید را مطرح می‌کند.

آیا چین می‌تواند از اتکاء به بازار صادراتی آمریکا «طلاق» بگیرد (این اصطلاحی است که تحلیل‌گران مالی و جغرافیای - سیاسی از آن استفاده می‌کنند) و از تمایل خود به تامین و اداره‌ی مالی کسری‌های ایالات متحده دست بکشد؟

در کوتاه مدت، با توجه به تکان‌های عظیمی که این "طلاق" می‌تواند به بار آورد و این واقعیت که توسعه‌ی وابسته و معوج چین نیازمند بازارهای عظیم صادراتی است؛ به نظر می‌رسد که پاسخ این سوال یک نه‌ی آشکار باشد. (اگر چین به سرعت خود را از دلار جدا کند و باعث شود که ارزش این ارز باد هوا شود، باید پیه از دست دادن میلیاردها دلار را به تن بمالد.) به نظر می‌رسد چین به سادگی نمی‌تواند ریل عوض کرده و با تحریک تقاضای داخلی، آن را جایگزین بازارهای صادراتی غرب کند.

اما در میان مدت و درازمدت، به ویژه در ارتباط با سایر جابجائی‌های اقتصادی و جغرافیایی - سیاسی دنیا، احتمال «طلاق» به گونه‌ای متفاوت مطرح می‌شود.

نرخ بالای رشد چین و درجه بالای سودآوری که نصیب سرمایه‌امپریالیستی کرده، برای اقتصاد جهانی منجمله برای امپریالیسم آمریکا، یک محرک حیاتی بوده است. در عین حال، یک بلوک اقتصادی منسجم‌تر و رقابت‌جو تر غربی، یعنی اتحادیه اروپا، اینک نقش مهمتری در اقتصاد جهانی و امور مالی جهان بازی می‌کند.

همانگونه که در ابتدای این تحلیل اشاره شد، آمریکا کماکان جایگاه شماره یک را در اقتصاد جهانی امپریالیستی اشغال کرده است. با توجه به تنیدگی عمیق چین در اقتصاد جهانی امپریالیستی، اگر آمریکا لطمات گسترده‌ی سرایشیب اقتصاد جهانی را که در حال بازگشائی است، متحمل شود؛ این می‌تواند هم برای چین و هم برای اقتصاد جهان تأثیرات بازخوردی عظیم و بی‌ثبات‌کننده‌ای به همراه داشته باشد. پاسخ‌های چین و ایالات متحده به بحران مالی ۲۰۰۸ و اینکه چگونه از آن بیرون بیایند، می‌تواند تأثیرات جغرافیایی - سیاسی و درازمدتی در پی داشته باشد.

چین توانسته نرخ‌های رشد بالا را حفظ کند. اما این یک اقتصاد سرمایه‌داری است. این اقتصاد مصون از بی‌ثباتی و بحران نیست. ارزیابی‌ها نشان می‌دهد که ۷۵ درصد صنایع چین گرفتار اضافه تولید می‌باشند. یعنی میزان سرمایه‌گذاری نسبت به بازارهای موجود، زیاده از حد است. (۲۳) تورم در چین در حال اوج‌گیری است. شکاف‌های اجتماعی عمیق‌تر می‌شود: طی سال‌های اخیر اعتصابات، اعتراضات و درگیری‌ها در مناطق روستایی علیه فساد و رشوه‌خواری، غصب اراضی و لطمات زیست‌محیطی، بالا گرفته است.

پوبش های عروج چین پیچیده است. اما یک تضاد است که شکل دهنده ی کل وضعیت است: تضاد میان وابستگی! توان رشد یابنده اقتصادی. چین وابسته به سرمایه خارجی و بازارهای خارجی است. اما چین به مثابه یک قدرت اقتصادی جهانی، یک مرکز تولید صنعتی دنیا، قد علم کرده است. این کشور دست به انباشت ذخایر گسترده ارز خارجی زده، نفوذ مالی قابل توجه و فزاینده ای بر دلار به دست آورده است. چین به شکل تهاجمی تری در پی بازارهای جهان سوم و صدور سرمایه به ورای مرزهای خویش است.

دوباره به عقب برگردیم. چه چیزی جهت گیری درازمدت، استراتژیک و رقابت جویانه طبقه حاکمه چین را رقم می زند؟ متنوع کردن و تقویت پایه ی صنعتی را که ریشه ی داخلی دارد؛ گسترش دامنه نفوذ اقتصادی و مالی بین المللی؛ تقویت توانایی های نظامی اما به گونه ای که محرک درگیری های مستقیم با امپریالیسم آمریکا نشود.

آیا چین می تواند به یک صورت بندی سرمایه ی امپریالیستی تکامل یابد؟ این پرسشی است که نمی توان آن را نادیده گرفت. هر چند که این یک مقصد هموار و از پیش تعیین شده نیست. اما این یک احتمال واقعی است که چین در مرحله ی گذار تبدیل شدن به یک قدرت امپریالیستی باشد. این تحول کیفی به چه شکل خواهد بود و ممکنست از چه مسیرهای عبور کند؟ این فرایند، مجموعه ای از عوامل تاریخی را در بر می گیرد که نتیجه ی عمل و تاثیر متقابل حرکت و توسعه سرمایه داری چین، مبارزه طبقاتی در آن کشور، چرخش ها و جابجایی ها و زمین لرزه های بزرگتر در امور اقتصادی دنیا، و تحولات بزرگ و غیر منتظره در سیاست های جهانی (منجمله جنگ ها و درگیری ها) و نیز مبارزات انقلابی خواهد بود.

ادامه دارد....

عنوان بخش بعدی: اتحادیه اروپا، روسیه، ژاپن و هند

فرهنگ لغات فنی:

انباشت سرمایه: تولید ارزش اضافه (منبع سود) بر پایه ی استثمار کار مزدی؛ و سرمایه گذاری و باز سرمایه گذاری سود توسط سرمایه های رقیب بر پایه ای بسط یابنده، ارزان کننده ی هزینه ها، و به لحاظ فن آوری (و تولیدی) پیشرفته تر. همانطور که مارکس گفت این فرآیند انباشت ثروت در یک قطب و انباشت فلاکت و رنج در قطب دیگر است.

صدور سرمایه: حرکت رو به بیرون سرمایه از یک کشور به کشوری دیگر برای سرمایه گذاری. صدور سرمایه شامل سرمایه گذاری مستقیم خارجی در بنگاه های موجود در کشور میزبان یا اعطای وام بانکی، یا سرمایه گذاری در سهام و اوراق بهادار و غیره است.

امپریالیسم: مرحله تکامل سرمایه داری به مثابه یک نظام جهانی استثمار. این مرحله در اواخر ۱۸۰۰ به ظهور رسید. ما در عصر امپریالیسم زندگی می کنیم. امپریالیسم دارای ۵ مشخصه کلیدی است: ۱- سلطه انحصارات (بزرگ، با درجه ی بالایی از تمرکز و واحدهای مالکیت و کنترل بسیار قدرتمند) بر سازمان تولید و توزیع؛ ۲- ادغام سرمایه بانکی و صنعتی و تبدیل آن به بلوک های مالی عظیم؛ ۳- صدور سرمایه دارای اهمیت مرکزی برای سودآوری کلی است؛ ۴- تقسیم اقتصادی جهان به مناطق نفوذ توسط کورپوراسیون ها، کارتل ها و قدرت های بزرگ؛ ۵- تقسیم کامل جهان توسط قدرت های امپریالیستی به مستعمرات، نومستعمرات و مناطق نفوذ؛ به طوریکه مبارزه ی میان قدرت های امپریالیستی بزرگ شامل تقسیم مجدد جهان است.

بورژوازی: طبقه ی حاکمه ی جامعه سرمایه داری. این طبقه ی استثمارگر نیروهای تولیدی اجتماعی را که مقیاسی بزرگ داشته و بسیار پیشرفته اند، به طور خصوصی کنترل می کند (بر آنها مالکیت خصوصی دارد). این نیروهای تولیدی بزرگ و پیشرفته، فقط با تلاش های جمعی طبقه ای به نام پرولتاریا؛ طبقه که از مالکیت بر ابزار تولید محروم است و باید برای بقا نیروی کار خود را بفروشد؛ قابل به کار بردن می باشند. بورژوازی تجسم قانون اجباری سرمایه داری است: بسط بیاب یا بمیر. این طبقه رابطه ای آشتی ناپذیر با پرولتاریا دارد و از طریق کنترل دولت و ارگان های سرکوب و قدرت حاکمیت خود را بر جامعه تحمیل می کند.

پانویس ها:

New York Times, June ١٨, "Labor Costs Soar in China, So Its Neighbors Beckon," ١. Keith Bradsher, *China Brief*, January "Feeding the Dragon: China's Quest for African Minerals," ٢٠٠٨; John C.K. Daly, ; Energy Information Administration, *Country Analysis Briefs: China*, August jamestown.org ٣١, ٢٠٠٨, eia.doe.gov ٢٠٠٦, china-٢. Wu Qi, China Regulates Foreign Mergers for More Investment, September ١١, ٢٠٠٦, embassy.org

٣. Wang Zile, Foreign Acquisition in China: Threat or Security, *China Security*, Vol. ٢, No. ٢ (Spring ٢٠٠٧), p. ٩٠

٤. U.S.-China Business Council, *Forecast ٢٠٠٧-٢٠٠٩: Foreign Investment in China*, p. ١

٥. U.S.-China Business Council, *Forecast ٢٠٠٧-٢٠٠٩: Foreign Investment in China*, p. ٢; CIA, *World Fact Book: China*, inf.org ١. Nicholas Lardy, Trade Liberalization and Its Role in China's Economic Growth

٧. Charlemagne, Winners and losers, *The Economist*, March ١, ٢٠٠٨, p. ٥٦

٨. On the state sector, see Arthur Kroeber and Roselea Yao, Large and in charge, *Financial Times*, July ١٤, ٢٠٠٨FT.com

٩. Mobo Gao, *The Battle For China's Past: Mao and the Cultural Revolution* (London: Pluto, ٢٠٠٨), pp. ١٦٠, ١٧٩; Joseph Kahn and Jim Yardley, Amid China's Boom, No Helping Hand for Young Qingming, *New York Times*, August ١, ٢٠٠٤

١٠. Elizabeth Economy, China vs. Earth, *The Nation*, April ١٩, ٢٠٠٧; Jim Yardley, China's Turtles, Emblems of a Crisis, *New York Times*, December ٥, ٢٠٠٧; L. Alan Winters and Shahid Yusuf, eds., *Dancing with Giants* (Washington D.C.: World Bank, ٢٠٠٧), p. ١٤

Revolution #١٣١, June ١, The Capitalist Ground Shaken by the Earthquake in China, ١١. Li Onesto, ; Sanjay Reddy, Death in China: Market Reforms and Health, *New Left Review* ٤٥, revcom.us ٢٠٠٨, May-June ٢٠٠٧

١٢. Anita Chan, A Race to the Bottom, *China Perspectives*, no. ٤٦ (March-April ٢٠٠٣), p. ٤٣; David Harvey, *A Brief History of Neoliberalism* (London: Oxford University Press, ٢٠٠٥), p. ١٤٨

١٣. Martin Hart-Landsberg and Paul Burkett China, Capitalist Accumulation, and Labor, *Monthly Review*, May ٢٠٠٧, pp. ٢٨-٢٩.

١٤. Howard W. French, The Sex Industry is Everywhere But Nowhere, *New York Times*, December ١٤, ٢٠٠٦, cited in Hart-Landsberg and Burkett, p. ٢٩.

١٥. Robert Weil, Were Revolutions in China Necessary, *Socialism and Democracy*, Vol. ٢١, July ٢٠٠٧, pp. ٢٠-٢٢

١٦. Winters and Yusuf, *Dancing with Giants*, p. ١٤; Parag Khanna, *The Second World: Empires and Influence in the New Global Order*, New York: Random House, ٢٠٠٨, p. ٣١٢fn

١٧. PPI, Chinese Direct Investment Abroad Has Grown Twenty-Fold Since ٢٠٠٠, October ٢١, ٢٠٠٧, .ppionline.org

١٨. On great power competition for resources in Africa and China's growing economic presence in Africa, see Michael T. Klare, *Rising Powers, Shrinking Planet* (New York: Metropolitan Books, ٢٠٠٨), Chapter ٦; Jian-Ye Wang and Abdoulaye Bio-Tchane, Africa's Burgeoning Ties with China, *Finance and Development* (IMF), March ٢٠٠٨, Vol. ٤٥, No. ١; David H. Shinn, Africa, China, The United forums.csis.orgStates, and Oil, *Africa Policy Forum*, thenation.com ١٩. Michael T. Klare, The New Geopolitics of Energy, *The Nation*, May ١, ٢٠٠٨, ٢٠. Stockholm International Peace Research Institute, *Recent trends in military expenditure* (Stockholm: .sipri.org ٢٠٠٨),

٢١. Jason T. Shaplen and James Laney, Washington's Eastern Sunset: The Decline of U.S. Power in Northeast Asia, *Foreign Affairs*, November-December ٢٠٠٧, online edition, summary, p. ١, foreignaffairs.org

٢٢. On the Shanghai Cooperation Organization, see Bates Gill and Mathew Oresman, China's New Journey to the West (Washington, D.C.: Center for Strategic and International Studies, ٢٠٠٢), pp. ٥-١٢; See also, Klare, New Geopolitics of Energy.

٢٣. Ho-fung Hung, Rise of China and the Global Overaccumulation Crisis, *Review of International Political Economy*, ١٥:٢, May ٢٠٠٨, p. ١٥٩.

بخش سوم

اتحادیه اروپا، رقیب بالقوهی سلطه‌ی ایالات متحده

اتحادیه اروپا یک دولت واحد نیست. اما یک ائتلاف بی در و پیکر و غیر رسمی هم نیست. این یک اتحادیه منحصر به فرد از دولت های امپریالیستی در اروپای غربی است که ساختارهای سیاسی و اداری و قانونگذاری را برای تنظیم عملکردش به مثابه یک بلوک به وجود آورده است. هسته مرکزی و رهبری کننده این اتحادیه از قدرت های عمده امپریالیستی اروپای غربی تشکیل شده است: آلمان، فرانسه و انگلستان. آلمان و فرانسه هدایت کنندگان عمده سیاسی - اقتصادی این بلوک هستند.

اتحادیه اروپا در سال ۱۹۹۱، دوازده عضو داشت. اما فروپاشی امپریالیسم اتحاد شوروی و بلوکش در ۹۱ - ۱۹۸۹ فرصت های جدیدی را در اختیار امپریالیسم اروپای غربی قرار داد. آلمان غربی؛ که از همان زمان قدرت عمده اقتصادی قاره اروپا بود؛ آلمان شرقی را جذب کرد. نگاه اتحادیه اروپا متوجه شرق شد و کشورهای نظیر لهستان و مجارستان، و نیز کشورهای منطقه بالتیک را در خود ادغام کرد.

دیالکتیک دهه ۱۹۹۰ چنین بود: امپریالیسم آمریکا اغلب کشورهای اروپای شرقی که در بلوک شوروی سابق جای داشتند را وارد **ائتلاف نظامی تحت رهبریش** یعنی «ناتو» کرد؛ امپریالیست های اروپای غربی اغلب این کشورها را وارد **مدار اقتصاد** اتحادیه اروپا کردند.

اتحادیه اروپا کماکان متشکل از اقتصادهای قابل تفکیک با ساختارهای طبقاتی قابل تفکیک و طبقات حاکم ی امپریالیست یا سرمایه دار قابل تفکیک است. اما اتحادیه اروپا به یک بلوک منسجم تر و قوی تر تبدیل شده است. این اتحادیه نهادهای گوناگونی را برای هماهنگ کردن سیاست و اعمال قدرت در کلیه کشورهای تشکیل دهنده این بلوک ایجاد کرده است. تعداد اعضای اتحادیه اروپا از سال ۱۹۹۵ تا به امروز از ۱۵ به ۲۷ کشور افزایش یافته است. یعنی بازار اتحادیه اروپا از نظر حجم، به مثابه رقیبی برای بازار ایالات متحده سر بلند کرده است. اتحادیه اروپا، ارزی را به وجود آورده که ظرفیت برای چالش گرفتن دلار آمریکا را در سطح بین المللی دارد.

هیچ یک از دولت های اروپای غربی به تنهایی، توان رقابت اقتصادی با امپریالیسم آمریکا را از نظر حجم ندارد. اما اتحادیه اروپا به مثابه یک بدنه واحد و به شدت ادغام شده می تواند در سطح جهانی به رقابت پردازد. خلاصه اینکه، با گسترش و تحکیم اتحادیه اروپا، اینک ایالات متحده با یک مرکز نیرومند سیاسی، مالی و صنعتی روبروست. (۲)

از نظر فرهنگی، اتحادیه اروپا خود را یک سرمایه داری روشن بین، متمدن و جهان وطنی جلوه می دهد. این بخشی از زرادخانه ایدئولوژیک اتحادیه اروپا است که در خدمت تحکیم جایگاه سیاسی - اقتصادی اروپا در سطح بین المللی قرار دارد.

در عین حال، اتحادیه اروپا بندهای کنترل مهاجران را محکمتر می کند؛ بر سر کسب امتیازات اقتصادی در آمریکای لاتین موی دماغ امپریالیسم آمریکا می شود؛ از ارتباطات استعماری تاریخی خود استفاده می کند؛ مناسبات نو استعماری و وابستگی جدیدی را برقرار می کند؛ تا به رفع نیازهای بین المللی اش خدمت کند. مثلاً می توان به سرمایه گذاری ها و عملیات نظامی در آفریقا اشاره کرد که هدف از آن، تضمین دسترسی به انرژی و مواد خام است. به علاوه، اتحادیه اروپا در زمینه شکنجه برای امپریالیسم آمریکا و «جنگ علیه ترور» آمریکایی ها، نقش همدمت و مقاطعه کار را بازی کرده است. کشورهای عضو اتحادیه اروپا، مکان زندان های مخفی سازمان «سیا» بوده اند. (۳)

۲) اتحادیه اروپا توان رقابتی خود را افزایش می دهد

اتحادیه اروپا برای گسترش و ادغام بیشتر یک بازار واحد حرکت کرده است. در ارتباط نزدیک با این امر، حرکت اتحادیه اروپا در اقتصاد جهانی امپریالیستی، در جهت افزایش سودآوری و توان رقابت سرمایه ای است که پایگاهش اروپا است.

الف - بالا بردن توان رقابتی و «کار منعطف»

این هدف در برگیرنده موجی از «اصلاحات» نئولیبرالی است. نئولیبرالیسم به سیاست هایی اطلاق می شود که در های اقتصادهای ملی را بیش از پیش به روی گردش آزادتر سرمایه می گشاید؛ صنایع تحت مدیریت دولت را خصوصی می کند؛ بازارهای کار را از بند مقررات آزاد می کند و در زمینه استثمار و استخدام کار مزدی محدودیت ها را کنار می زند؛ کمک های اجتماعی را کاهش می دهد و امثالهم. این همان چیزی است که از دهه ۱۹۸۰ در ایالات متحده به اجراء درآمده است.

مؤسسات مالی بین المللی که تحت سلطه آمریکا قرار دارند؛ موسساتی نظیر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول؛ یک تعدیل ساختاری همه جانبه و وحشیانه اقتصادی را در جهان سوم سازمان دادند. این کار، مسیر نفوذ عمیق تر سرمایه ی امپریالیستی، منجمله سرمایه اروپای غربی، را هموار کرد. همین امر، کشاورزی بومی را نیز در مناطق وسیعی از دنیای سوم تضعیف کرد و فرایند بیسابقه شهری شدن گسترده و پر هرج و مرجی را تسریع کرد. (۴)

از دهه ۱۹۹۰، سرمایه اروپای غربی دستور کار اصلاحات نئولیبرالی خود را پیش برده است: هدف از این کار، انعطاف پذیری بیشتر در استخدام و اخراج، استفاده گسترده تر از کار موقت، و پائین راندن دستمزدها بوده است.

در فرانسه اقداماتی انجام شده تا ساعات کار هفتگی که بر مبنای قانون ۳۵ ساعت است را افزایش دهند. در آلمان شکل های گوناگون «مشارکت و همکاری» اتحادیه های کارگری در کارخانه ها که با هدف افزایش توان تولیدی کارگران طراحی شده بود، محدودتر شده است. آلمان در راس صادر کنندگان دنیا قرار دارد. آلمان این جایگاه را بخشا با کاهش هزینه های هر واحد کارگر حفظ کرده است. دستمزدهای واقعی طی ۷ سال (۲۰۰۶ - ۱۹۹۸) دائما کاهش یافت. (۵) در فرانسه از کمک های حکومت به آموزش و پرورش و ایجاد اشتغال نیز کاسته شده است. این سیاست ها آتش اعتراضات مهمی را دامن زده است. کمک های تامین اجتماعی منجمله حق بازنشستگی در بیشتر کشورهای اروپا محدود شده است.

دستور کار رقابتی اتحادیه اروپا شامل ادغام بنگاه های بزرگ در بنگاه های بزرگتر بوده است. این را مثلا در صنعت فولاد مشاهده می کنیم. این دستور کار شامل حمایت از بخش های استراتژیک صنعتی و تقویت بنگاه های هدایت کننده نیز بوده است. برای مثال، اتحادیه اروپا «ای. آ. د. اس» را ایجاد کرد که شرکت اروپایی هوا - فضا است. این شرکت سازنده هواپیمای «ایرباس» است که رقیب جهانی بوئینگ محسوب می شود.

این دستور کار «رقابتی»، انجام اقداماتی جهت محدود کردن آزادی حرکت سرمایه آمریکایی در بازار بازتر و ادغام شده تر اروپا را الزام آور کرده است. مثلا، «مایکروسافت» را به خاطر عملکردهای انحصارگرایانه محکوم کرده اند. سرمایه اروپایی به دنبال این بوده که سرمایه آمریکایی را در سطح بین المللی زیر نظر داشته باشد. این کار شکل های پیچیده و غالبا پوشیده به خود گرفته است؛ مثلا به شکل نبردهایی که میان ایالات متحده و اروپا بر سر معیارهای محیط زیستی یا اعمال کنترل بر واردات محصولات کشاورزی ای که تحت مهندسی بیولوژیک تولید شده، انجام می گیرد.

ب - نقش ویژه اروپای شرقی

ادغام کشورهای اروپای شرقی در اتحادیه اروپا، یک منبع امتیاز رقابتی برای سرمایه اروپای غربی در بازار جهانی بوده است. طبقات سرمایه دار کاملا تکامل یافته ای بر اقتصادهای اروپای شرقی حکومت می کنند. برخی از این اقتصادها به سرمایه گذاری در جهان سوم می پردازند؛ اما آنها تابع طبقات حاکمه ی بزرگتر و قوی تر در اتحادیه اروپا هستند. بخش های استراتژیک این اقتصادها؛ نظیر حمل و نقل، امور مالی و ارتباطات راه دور؛ تحت سلطه ی سرمایه خارجی، مشخصا سرمایه اروپای غربی است. در این کشورها از یکسو، هزینه های کار پایین است؛ و از سوی دیگر، مهارت های کاری بالاست. ترکیب این دو عامل که میراثی از دوره شوروی است، یک عامل مهم در جذب سرمایه گذاری ها است.

اتحادیه اروپا، اقتصادهای اروپای شرقی را بازسازی کرده و آن ها را در شبکه های تولیدی گسترده تر منطقه ای و جهانی، ادغام کرده است. کارگران اروپای شرقی در قیاس با اهالی اغلب کشورهای اروپای غربی، دارای شرایط کاری بدتر، دستمزدهای نازل تر، و برنامه های اجتماعی محدودتری هستند. دستمزدها در صنعت خودرو سازی جمهوری «اسلواکی»، یک هشتم آلمان است. این در حالی است که انتظار می رود بازآوری تولیدی در صنعت خودرو سازی «اسلواکی» (که تحت هدایت «فولکس واگن» و «پژو» قرار دارد) بزودی در رده اول دنیا قرار گیرد. (۶) از این راه هاست که جذب اروپای شرقی در اتحادیه اروپا، قدرت رقابت جویی و سودآوری بلوک اروپا را بهبود بخشیده است.

اتحادیه اروپا؛ و مشخصتر از همه، امپریالیسم آلمان که منافع ویژه ای در اروپای شرقی و بالکان دارد؛ به سرمایه گذاری گسترده در بازسازی حمل و نقل، انرژی و سایر زیرساخت های اروپای شرقی پرداخته است. این نوسازی ابزار (retooling) کاری پر هزینه بوده و نقش مهمی در پایین کشیدن نرخ های رشد آلمان بازی کرد. اما در عین حال، عامل بسیار مهمی در تقویت درازمدت یک بازار قاره ای ادغام شده تر و رقابتی تر، می باشد. در بلوک اروپایی که هر روز منسجم تر می شود، آلمان دیرک اقتصادی این بازار قاره ای است.

اروپای شرقی از زاویه جاه طلبی های جغرافیایی - سیاسی اتحادیه اروپا نیز حائز اهمیت استراتژیک است. اروپای شرقی از نظر جغرافیایی به روسیه که بخش اعظم نیازهای اروپای غربی در زمینه انرژی را تامین می کند نزدیکتر است. بنابراین اروپای شرقی به نوعی یک منطقه میانگیر (buffer zone) هم محسوب می شود. به علاوه، نفوذ اقتصادی اروپای غربی، یک عامل برقراری تعادل در مقابل سلطه ی نظامی آمریکا در اروپای شرقی نیز هست. (۷)

ج - کار مهاجر در قاره ای که به یک قلعه تبدیل شده است

امروزه، اقتصادهای بازتر، نیازمند کارگران ماهر و ساده و شمار فزاینده ای کارگران "منعطف" می باشند. (منظور از کارگران "منعطف" کارگرانی است که از امنیت شغلی کمتری برخوردارند؛ به راحتی از شغلی به شغل دیگر، یا از بخشی به بخش دیگر، وارد یا از آن اخراج شوند). در چنین شرایطی، کارگر مهاجر نقش خاصی را در بازارهای تجدید ساختار شده کار بازی می کند.

در حال حاضر، تخمین زده می شود که بین ۵ تا ۶.۵ میلیون کارگر ثابت نشده در اروپا زندگی و کار می کنند. آنان یک «نیروی کار فراملیتی غیرقانونی شده» هستند؛ که در بخش هایی نظیر کشاورزی، ساختمان سازی، خدمات خانگی و غیره کار می کنند. بر مبنای مطالعه ای که اخیراً از سوی سه محقق ترفیخواه انجام گرفته، بعضی از این بخش ها «بدون دسترسی به کار ارزان و بدون مقررات مهاجران، فرو می پاشند.» (۸) این کارگران ثابت نشده، اغلب زیر حداقل دستمزد یا بدون قرارداد، کار می کنند.

اینک مهاجران با کارت های شناسایی جدید و بانک اطلاعاتی بیومتریک (مختصات چشم یا دی. ان. ای. و غیره) تهدید می شوند. فرانسه قرار است از مهاجران جدیدی که وارد کشور می شوند آزمایش دی. ان. ای. بگیرد. هیستری شوونیستی علیه مهاجران در فضای بعد از یازدهم سپتامبر، اغلب شکل ضدیت با اعراب و مسلمانان به خود گرفته است. این بخشی از گفتمان رسمی نیز هست. برای مثال، نیکلا سارکوزی، رئیس جمهور فرانسه بخشا به خاطر برنامه عمل «سختگیرانه اش» نسبت به مهاجران انتخاب شد. این انتخابات در فردای شورش های جوانان مهاجر در سال ۲۰۰۵ علیه خشونت پلیس و تبعیضات اجتماعی صورت گرفت. (۹)

مقامات اتحادیه اروپا با نخوت از وسایل جدیدی حرف می زنند که برای محکم کردن مرزها علیه مهاجران «غیر قانونی» در اختیار دارند. این وسایل جدید چه نتیجه ای به بار آورده اند؟ فقط در یکی از گزارش ها که مقامات اسپانیا منتشر کرده اند می خوانیم که در سال ۲۰۰۶، حدود ۶۰۰۰ نفر از اهالی غرب آفریقا که قصد داشتند خود را به جزایر قناری (بخشی از اسپانیا) برسانند در اقیانوس اطلس غرق شدند. غرب آفریقا همان جایی است که ناوگان های تجاری اروپایی چیزی از جانوران دریایی قابل صید باقی نگذاشته اند و ابزار معاش ماهیگیران بومی را به نابودی کشانده اند. در سال ۲۰۰۶، صدها مهاجر دیگر در انبارهای متحرک، در بخش بار کامیون ها و در قایق های باربری در بنادر خفه شدند.

۳) خواب و خیال های ژئوپلیتیک اتحادیه اروپا

اتحادیه اروپا دامنه نفوذ بین المللی و قدرت رقابت جویی خود را گسترش داده است. اگر اتحادیه اروپا می خواهد به یک قدرت جغرافیایی - اقتصادی (ژئواکونومیک) در اقتصاد جهانی تبدیل شود، مجبور است که به این کار ادامه دهد. این در حالی است که اقتصاد جهانی کماکان تحت سلطه امپریالیسم آمریکا است و رقیبان و حریفان جدید دیگری نیز در نظام جهانی در حال سر بلند کردن هستند. این احتمال وجود دارد که چارچوب اقتصاد بین المللی که تحت سلطه آمریکا قرار دارد با تکان های بسیار جدی روبرو شود. چنین تکان هایی به همراه عوامل دیگر (نظیر شکست های نظامی) می تواند گشایش های جدیدی برای قدرت های در حال ظهور نظیر چین و اتحادیه اروپا ایجاد کند تا جهش وار، خود را به جایگاه بسیار قوی تری برسانند.

اتحادیه اروپا از نظر ژئوپلیتیک دارد یک نقش بین المللی تهاجمی تر بازی می کند. اتحادیه اروپا یک پای مذاکرات خاورمیانه است. اتحادیه اروپا ناظر انتخابات کنگو در سال ۲۰۰۶ بود. اتحادیه اروپا، مسئولیت اشغال منطقه غرب بالکان که به دستور «سازمان ملل» اجراء شد را به عهده گرفت.

کل توان نظامی استراتژیک و جهانی اتحادیه اروپا تحت کنترل «سازمان پیمان آتلانتیک شمالی - ناتو» قرار دارد. اما یکی از نتایج غیر منتظره فروپاشی اتحاد شوروی و «پیروزی غرب» این بود که وابستگی نظامی اروپای غربی به امپریالیسم آمریکا کمتر شد. زیرا دیگر، بلوک قدرتمند و سرپا مسلح شوروی در همسایگی اروپای غربی وجود ندارد؛ و دیگر، چارچوب برخورد شدت یابنده ی میان بلوک های تحت رهبری آمریکا و شوروی موجود نیست. همانگونه که «دومینیک موزی»، یک کارشناس امور ژئوپلیتیک و یک مشاور سیاسی در فرانسه، توصیف می کند: «تصویر جنگ سرد که در آن یک غرب و دو اروپا وجود داشت» جای خود را به «یک اروپا اما دو غرب» داده است. (۱۰)

اتحادیه اروپا چند «نیروی مداخله گر» چندملیتی ایجاد کرده یا گسترش داده است. هدفشان این است که طی یک سال آینده ۶۰۰۰۰ سرباز برای انجام ماموریت های ماوراء بحار سازمان دهند. اتحادیه اروپا صنایع نظامی اش را گسترش داده؛ در ساخت جت های جنگنده «یورو فایتر» و ناوگان هوایی دور پرواز سرمایه گذاری کرده است. اتحادیه اروپا، سیستم ردیابی ماهواره ای خود را تحت عنوان «گالیله» برقرار کرده است. همه اینها ابتکارات و اقدامات مشترکی است که در سطح کشورهای اروپایی انجام می گیرد. به علاوه، اتحادیه اروپا تلاش کرده یک ساختار فرماندهی عمومی ایجاد کند.

هیچیک از اینها قابل مقایسه با قدرت نظامی امپریالیسم آمریکا نیست و نمی تواند با آن برابری کند. اما این خودنمایی اتحادیه اروپا در شرایطی انجام می شود که ایالات متحده در حال کاهش نیروهایش در اروپا است. در چنین شرایطی، طرح های جاه طلبانه تر اتحادیه اروپا برای استقرار نیروهای نظامی، به ویژه از جانب آلمان، گسترش می یابد. به علاوه، اتحادیه اروپا دارای «امتیازات صنعتی» است که می تواند داربست گسترش سریع توانائی های نظامی آن شود.

اما یک عنصر دیگر هم وجود دارد: روسیه. اتحادیه اروپا در صورت ائتلاف با روسیه که هنوز یک قدرت نظامی سهمگین در اختیار دارد، به توان ژئوپلیتیک (جغرافیای - سیاسی) قابل توجهی دست خواهد یافت. این یک فاکتور غیرقابل پیش بینی (wild card) اما کاملاً واقعی است. این امکان با توجه به وابستگی روز افزون اروپای غربی به منابع انرژی روسیه، واقعی تر هم می شود.

روسیه پیشاپیش بیش از یک چهارم گاز طبیعی مصرفی اروپای غربی را تامین می کند. این مقدار در حال افزایش است. از سوی دیگر، روسیه شدیداً به بازار اروپا وابسته است: ۷۵ درصد درآمدهای صادراتی روسیه از اتحادیه اروپا حاصل می شود. (۱۱) سرمایه آلمانی تامین کننده ی عمده اعتبارات برای شرکت های عظیم گاز و نفت روسیه است. (گر هارد شرویدر، صدراعظم سابق آلمان، اینک رئیس هیئت نظارت در یکی از بنگاه های تابعه شرکت عظیم گاز طبیعی روسیه یعنی «گازپروم» است.) (۱۲) در عین حال، بنگاه های فراملیتی اروپایی به دنبال حضوری مستقلانه در آسیای میانه هستند تا روسیه را دور بزنند.

پرسش اینست که آیا رابطه ی متلاطم اروپا و روسیه حول مساله انرژی، به تغییر موضع بیشتر و همکاری بیشتر میان این دو قدرت در سطح جهانی خواهد انجامید؟

اتحادیه اروپا در حال بهره جویی از ارتباطات سلطه جویانه و استثمارگرانه قدیمی خود در آفریقا نیز هست تا نیازهای انرژی خود را از این طریق بر طرف کند و وابستگی به روسیه را کاهش دهد. بنگاه های فراملیتی اروپایی اخیراً ۶۰ درصد از سرمایه گذاری های جدید در مجتمع های نفت و گاز غرب آفریقا را به خود اختصاص داده اند. «رویال داچ شل» در صدر تولید کنندگان خارجی حاضر در نیجریه قرار دارد. این شرکت آماج اعتراضات و حملات مسلحانه ساکنین بومی بوده است. این اعتراضات و حملات پاسخی است به فعالیت های حفاری شرکت «رویال داچ شل» که منافع اندکی برای اهالی آبادی های اطراف در بر دارد، اما محیط زیست را شدیداً تخریب می کند. (۱۳)

۴) یورو و دلار: رقابت در میانه آشوب مالی

یورو به مثابه یک ارز جهانی، نقشی بزرگتر به عهده گرفته است. گسترش بازار اروپا و ادغام ارزها در این منطقه، برای سرمایه ی جهانی شده ی اروپای غربی، امتیازی در زمینه ی حجم و کارائی به بار آورده است. یورو از زمان آغاز رواجش در ۲۰۰۰ - ۱۹۹۹ به بزرگترین و تنها ارز رقیب دلار آمریکا به مثابه *styl y dZ* تبدیل شده است. اهمیت فزاینده ی یورو هم ناشی از توان اتحادیه اروپا است و هم ناشی از زوال تدریجی جایگاه مالی آمریکا در سطح بین المللی. دلار تحت

فشارهای فروکاهنده‌ی عظیم قرار دارد. این یکی از نتایج کسری‌های سهمگینی است که ایالات متحده به بار آورده و نیز برخاسته از آشوب مالی اخیر در آمریکاست.

تأثیر جهانی بالقوه‌ی یورو را می‌توان به شکل فشرده در مقدمه مجموعه مقالاتی یافت که تحلیلگران طرفدار نظام سرمایه‌داری درباره یورو نوشته‌اند: «در حالی که ارزش‌ها دچار تکان ناشی از سقوط دلار آمریکا به خاطر ارزش‌گذاری بیش از حد بر آن در اواخر دهه ۱۹۹۰ هستند، ارزش یورو و مدیریت آن برای تنظیم موفقیت‌آمیز عدم تعادل‌های مالی در سطح بین‌المللی بسیار حیاتی است. یورو به مثابه یک رقیب و همکار درازمدت دلار، توان بالقوه‌ی شکل‌گیری یک سیستم پولی دو قطبی در سطح بین‌المللی را پدید می‌آورد. و این چالش‌ها و فرصت‌های بیسابقه‌ای را در مقابل سیاست‌گزاران اقتصادی مطرح می‌کند.» (۱۴) یورو پیشاپیش به مثابه ارزش اصلی جهان در بازار بین‌المللی اوراق قرضه از دلار پیشی گرفته است.

این امر نافی احتمال قدرت‌یابی مجدد دلار نیست. مهم است این نکته را مد نظر داشته باشیم که قدرت دلار و نقش آن به مثابه ذخیره‌ی ارزی و ارزش مبادلاتی در دنیا، صرفاً عملکرد توان اقتصادی امپریالیسم آمریکا نیست. «اعتماد به دلار» وابسته به سلطه‌ی نظامی امپریالیسم آمریکا در سطح جهانی، وابسته به ارتباطات نظامی - امنیتی میان دارندگان خارجی دلار و امپریالیسم آمریکا (مثلاً با کشوری مانند عربستان سعودی)، و وابسته به ثبات کلی سرمایه‌داری آمریکا و بازارهای بسیار توسعه‌یافته مالی اش نسبت به مخاطرات اقتصادی و سیاسی در سایر نقاط دنیا نیز هست.

از سوی دیگر، گرایش تدریجی‌تر و درازمدت‌تر به سوی ایجاد یک «نظام پولی دو قطبی» امکان فرار گسترده از دلار و بروز ناگهانی یک آشوب مالی را منتفی نمی‌کند؛ آشوبی که شاید بتوان گفت، به لحاظ مقیاس و دامنه از دهه ۱۹۳۰ به این سو مشاهده نشده است. چنین تهاجمی به دلار می‌تواند بر اثر آمیزه‌ای از وقایع اقتصادی و تحولات سیاسی آغاز شود. برای مثال، چین ممکن است از تامین مالی قروض عظیم خزانه‌داری آمریکا، در مقیاسی که اکنون درگیر آن است، سر باز زند و ارزش‌های مبادلات خارجی خود را از دلار درآورده و با تبدیل به ارزش‌های دیگر تنوع بخشد.

مؤسسات و بازارهای مالی اروپای غربی بر اثر بحران مالی که اوایل سال ۲۰۰۸ در ایالات متحده بروز کرد، ضربه خورده‌اند. اما تا اینجا قضیه روشن است که یورو دارد موقعیت رقابتی برتری نسبت به دلار کسب می‌کند و به شکل روزافزونی به آن به مثابه یک ارزش ذخیره و مبادلاتی بین‌المللی نگاه می‌شود.

۵) نتیجه‌گیری: آیا ائتلاف کشورهای حوزه اقیانوس اطلس

در حال گذار و تغییر است؟

متعاقب جنگ جهانی دوم، امپریالیسم آمریکا ساختارهای دولتی را در اروپا شکل داد و عمیقاً در صورت‌بندی‌های اجتماعی این قاره، منجمله به لحاظ فرهنگی، نفوذ کرد. در دوره انبساط بعد از جنگ جهانی دوم، حلقه‌های اتصال تجاری و سرمایه‌گذاری ایالات متحده و اروپای غربی عمیق‌تر شد و چارچوب ژئوپلیتیک (جغرافیای - سیاسی) بزرگتری که تحت سلطه ایالات متحده قرار داشت، راه را بر بروز چالش‌های استراتژیک از سوی امپریالیسم اروپا بست. این امر بعد از فروپاشی اتحاد شوروی نیز ادامه یافت. به علاوه، انگلستان که یک عضو اتحادیه اروپا است، «رابطه ویژه‌ای با ایالات متحده دارد. و همه اینها بر مانورهای رندانه‌ی میان اتحادیه اروپا و ایالات متحده برای کسب برتری تأثیر می‌گذارد.

اما تنظیمات اقتصادی و سیاسی کنونی دنیا، چیزی ثابت و همیشگی نیست. این تنظیمات می‌تواند در جهت‌های جدیدی تکامل پیدا کند و یا در ارتباط با جابجائی‌ها و چرخش‌های مهم ژئو اکونومیک (جغرافیای - اقتصادی) و ژئوپلیتیک (جغرافیای - سیاسی) دستخوش تغییرات ریشه‌ای شود. در اینجا فاکتور روسیه خودنمایی می‌کند. اتحادیه اروپا ممکن است میان آن دسته از طبقات حاکمه‌ی امپریالیستی که خواهان افزایش قابلیت‌های نظامی اروپا می‌باشند و آن دسته که کماکان می‌خواهند به ائتلاف ناتو اتکاء کنند، دو پاره شود. مسیرهای مقابل اتحادیه اروپا برای اینکه نقش ژئوپلیتیک بین‌المللی کمتر یا بیشتری بازی کند، عمیقاً تحت تأثیر یک حرکت جدی چین خواهد بود. اگر چین دست به یک حرکت جدی برای کسب ابتکار عمل بیشتر در اقتصاد جهانی بزند و/یا ائتلاف نزدیکتری با روسیه برقرار کند؛ خیلی چیزها عوض خواهد شد.

در ماه ژوئن ۲۰۰۸، حکومت فرانسه یک نوع جهت‌گیری مجدد در سیاست امنیتی این کشور را اعلام کرد: یعنی برقراری روابط عمیق‌تر با «ناتو». اما خوب دقت کنید: فرانسه این را به مثابه چرخشی به سوی «ناتو» و «اتحادیه اروپا» مطرح کرد، و به موازات آن مطرح کرد که اتحادیه اروپا باید خود را در طراحی و هدایت عملیات نظامی تقویت کند.

تضادهای میان فرانسه و آلمان (که نیروهای مرکزی اتحادیه اروپا محسوب می‌شوند) با ایالات متحده بر سر جنگ در عراق بسیار حاد بوده است. تضادهای دیگری نیز وجود داشته است. مثلاً، دعوایی که در سال ۲۰۰۵ به دنبال لغو تحریم تسلیحاتی چین از سوی اتحادیه اروپا افتاد. این تحریم از زمان خیزش دانشجویان و کارگران در میدان «صلح آسمانی» پکن برقرار شده بود. حتی در مواردی که وحدت (ظاهری) بیشتری وجود دارد؛ مثلاً در مورد اعمال فشار بیشتر بر ایران؛ باز هم رقابت‌ها و اختلاف‌ناتو عمل می‌کنند.

اتحادیه اروپا با ضرورت‌ها و آزادی‌ها روبروست. استراتژی عمومی اتحادیه اروپا به نظر می‌رسد که «به انتظار فرصت‌های خوب نشستن» است: در حال حاضر تلاش برای تقویت هر چه بیشتر ادغام نهادهای درون بلوک اتحادیه اروپا؛ تلاش برای مشارکت نزدیک‌تر با سایر قدرت‌های مهم؛ و سودجویی از مشکلات و شکست‌های امپریالیسم آمریکا. اما سرعت، جهت‌گیری و توان تهاجمی اتحادیه اروپا متأثر از روندهای اساسی دنیا و تحولات پیش‌بینی نشده، درون و خارج از این بلوک، خواهد بود.

بخش بعدی: روسیه، امپریالیسمی که از دل خاکستر شکست بر می‌خیزد

<http://revcom.us>

Revolution #۱۳۸, August ۳, ۲۰۰۸

پانویس‌ها:

1. On the conflict between Western imperialism and Islamic fundamentalism and the ways in which they , revcom.usBringing Forward Another Wayoppose but also reinforce each other, see Bob Avakian,
۲. For more on the development and nature of the EU, see Peter Dicken, *Global Shift*, ۵th Edition (New York: Guilford, ۲۰۰۷), chapter ۶; and Jozsef Borocz and Mahua Sarkar, "What is the EU?," *International Sociology*, June ۲۰۰۵, Vol. ۲۰ (۲), pp. ۱۵۳-۷۳
۳. See Dick Marty, *Secret Detentions and Illegal Transfers of Detainees Involving Council of Europe States: 2nd Report* (June ۷, ۲۰۰۷), assembly.coe.int.
۴. For a Marxist analysis of the origins and logic of neoliberalism, see David Harvey, *Neoliberalism* (London: Oxford: ۲۰۰۵).
۵. Perry Anderson, "Depicting Europe," *London Review of Books*, ۲۰ September ۲۰۰۷, lrb.co.uk.
۶. Anderson, "Depicting Europe."
۷. On the EU and Eastern Europe, see Dorothee Bohle, "The EU and Eastern Europe: Failing the Test as a Better World Power," *Socialist Register* : *The Empire Reloaded* (London: Merlin, ۲۰۰۴), pp. ۳۰۰-۱۲; Jozsef Borocz, "How Size Matters: The EU as a Geopolitical Animal," ۲۰۰۵, . web.uvic.ca/europe
۸. Markus Euskirchen, Henrik Lebruhn, and Gene Ray, "The Changing European Border Regime," *Monthly Review*, November ۲۰۰۷, pp. ۴۱-۴۲;
۹. On biometrics and "immigration control," see "Special Report on Migration," *The Economist*, January ۵, ۲۰۰۸, pp. ۸-۱۰
۱۰. Dominique Moisi, "Reinventing the West," *Foreign Affairs*, November-December ۲۰۰۳, foreignaffairs.org. On growing EU-U.S. rivalry since the Kosovo war of ۱۹۹۹, see Kees Van Der Pijl, *Global Rivalries From the Cold War to Iraq* (London: Pluto, ۲۰۰۶), pp. ۲۸۷-۹۰.
۱۱. Quentin Perret, "Wither Gazprom? The EU and Russia's Gas," November ۱, ۲۰۰۷. diplomweb.com
۱۲. John Vinocur, "For Schroder and Putin, Linkup No Coincidence," *International Herald Tribune*, January ۳, ۲۰۰۶.
۱۳. On EU energy investments in Africa, see Michael T. Klare, *Rising Powers, Shrinking Planet* (New York: Metropolitan Books, ۲۰۰۸), pp. ۱۵۵-۵۷.
۱۴. See summary, Adam Posen, ed., *The Euro at Five: Ready for a Global Role?* Special Report ۱۸, Peter G. Peterson Institute for International Economics, ۲۰۰۵, iie.com.

رژیم جدیدی که در روسیه تحت رهبری بوریس یلتسین و با پشتیبانی آمریکا بر سر کار آمد، کوشید تا تجدید ساختار اقتصاد شوروی را در راستای نهادها و عملکردهای مشابه کشورهای سرمایه داری غرب به انجام رساند. این رژیم دروازه ها را به روی سرمایه گذاران غربی گشود. یک روسیه جدید درون چارچوب سلطه جهانی آمریکا به ظهور رسید.

الف. اصلاحات اقتصادی در دهه ۱۹۹۰

رژیم یلتسین با تشویق و همکاری مشاوران غربی و صندوق بین المللی پول که آمریکا بر آن مسلط است، یک سلسله اصلاحات را برای شکل دهی مجدد به اقتصاد و تحریک رشد به اجرا گذاشت. رژیم قیمت ها را آزاد کرد؛ یارانه های ویژه و کنترل هایی که حکومت بر قیمت ها اعمال می کرد را کنار گذاشت. رژیم مشوق تاسیس بازارهای مالی و بورس شد. رژیم یلتسین، برنامه گسترده خصوصی سازی را رهبری کرد؛ بنگاه هایی که سابقاً تحت مالکیت دولت بودند را به سرمایه گذاران خصوصی و گروه های سرمایه گذاری فروخت؛ هزینه های تامین اجتماعی را کاهش داد.

شرط اعطای اعتبار و وام از سوی صندوق بین المللی پول این بود که حکومت روسیه این «شوک درمانی» را اعمال کند و به اجراء بگذارد.

در اصلاحات گوناگون، همه جانبه ترین تأثیرات را خصوصی سازی بر جای گذاشته است. در اتحاد شوروی سابق، فعالیت های صنعتی و تجاری و مالی اساساً توسط بنگاه های متعلق به دولت جلو می رفت. از سال ۱۹۹۷، بخش خصوصی بیش از ۷۰ درصد محصول اقتصادی روسیه را در اختیار داشت.

کسب و کارهای خصوصی جدید و بیشماری ایجاد شد. اما حالا دیگر کنترل به دست یک قشر جدید نازک اما قدرتمند از سرمایه گذاران و تجار ثروتمند افتاده بود. این قشر از طریق خرید و فروش و به دست آوردن حقوق مالکیت دارایی های دولتی سابق، به سودهای کلان دست یافتند و ثروت بی حسابی انباشت کردند.

تجدید ساختار سریع اقتصاد شوروی به بهبود و رشد اقتصادی منجر نشد. وام های خارجی و سرمایه گذاری مستقیم خارجی در آن سطحی که حاکمان روسیه پیش بینی می کردند تحقق نیافت. فساد و چنگ اندازی به سودهایی که در کوتاه مدت حاصل می شود، یکباره همه جا گیر شد. درگیری های درونی طبقه سرمایه دار روس، سیر صعودی پیدا کرد. سرمایه گذاری صنعتی به شدت کاهش یافت. روسیه پا به ورطه بحران گذاشت.

آمار تکان دهنده است: در فاصله ۱۹۹۷ - ۱۹۹۱ محصول اقتصادی روسیه بیش از ۴۰ درصد سقوط داشت (این رقم بیش از چیزی است که آمریکا طی دوران «کساد بزرگ» دهه ۱۹۳۰ تجربه کرد). نرخ متوسط بیکاری روسیه به ۱۳ تا ۱۵ درصد رسید.

نتایج «شوک درمانی» برای توده اهالی، نومید کننده و وخیم بود. نابرابری درآمدها به شکل قابل توجهی افزایش یافت. از کار افتادن نظام خدمات اساسی همگانی و جابجایی های گسترده باعث افزایش آشکار جرایم، بیماری های روانی و نرخ خودکشی شد. انتظار طول عمر از ۷۰ سال به ۶۵ سال سقوط کرد؛ که این امر در جوامع صنعتی جدید در دوران صلح بی سابقه است.

ب. عوامل بین المللی و بحران ۱۹۹۸

عوامل درگیر در این وضعیت این ها بودند: اقتصاد ناکارآمد و پر هرج و مرج روسیه نمی توانست به شکلی رقابتی و سودآور به اقتصاد بین المللی «متصل» شود. در عین حال، بی ثباتی در اقتصاد سرمایه داری جهانی تأثیر متقابل خود را بر روسیه می گذاشت.

در تابستان ۱۹۹۷، شرق آسیا توسط یک بحران مالی عمده به لرزه درآمد. سرمایه گذاران خود را از بخش املاک، بورس و بازارهای ارز بیرون کشیده بودند. فشار بر روسیه رو به افزایش نهاد. سر رسید بازپرداخت بدهی ها به بانک ها و حکومت های خارجی رسیده بود اما نشانه چندانی از رشد اقتصادی به چشم نمی خورد.

روسیه قادر به بازپرداخت وام هایش نبود. اعتماد سرمایه‌گذاران به سرعت رنگ باخت. در ۱۳ اوت ۱۹۹۸، بازارهای سهام و قرضه و ارز روسیه سقوط کرد. پول روسیه یعنی روبل بیش از ۶۰ درصد ارزش خود را صرفاً طی چند ماه از دست داد. پنج بانک از ده بانک بزرگ روسیه ورشکست شدند. دو سوم دستمزدهای واقعی دود شد و به آسمان رفت. یلتسین همه اعتبارش را از دست داد. (۱)

بد نیست به گذشته برگردیم و به بخش‌هایی از این تصویر کلی تاریخی نگاهی بیندازیم.

فروپاشی بلوک امپریالیستی شرق به سرکردگی شوروی در ۹۱ - ۱۹۹۰، به موج جدیدی از «جهانی‌سازی» تحت سلطه آمریکا انجامید. بازارها و مناطق دنیا، منجمله بلوک شوروی سابق، بیش از پیش به روی سرمایه امپریالیستی باز شدند. یک اقتصاد تولیدی در هم ادغام شده و مبتنی بر کار ارزان در حال شکل‌گیری بود که در چارچوب آن، چین به «کارگاه تولیدی یا مشقت‌خانه» سرمایه‌داری بین‌المللی تبدیل شد.

سرمایه‌داری انحصاری روس، در این اقتصاد که بیش از پیش جهانی شده بود ادغام شد؛ اما از دو موقعیت نامناسب رنج می‌برد. اولاً، ادغام روسیه در شرایطی صورت گرفت که از نظر درونی در موضع ضعف قرار داشت. ناکارآمدی‌های صنعتی بر جای مانده از دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ گریبان آن را گرفته بود. خصوصی‌سازی و اصلاحاتی که در جهت آزادسازی قیمت‌ها در دوره یلتسین صورت گرفت نیز در ابتدا تأثیرات بی‌ثبات‌کننده‌ای داشت.

ثانیاً، چارچوب بین‌المللی خارجی نیز برای سرمایه روس نامساعد بود. تلاطم در بازارهای مالی بین‌المللی، تثبیت وضع روبل و جذب سرمایه‌گذاری خارجی را با مشکل روبرو کرد. قیمت‌های جهانی کالاهایی که روسیه از آنها سرشار بود (نفت و گاز طبیعی و سایر مواد خام) پایین بودند. این امر روسیه را در افزایش درآمدهای صادراتی‌اش ناتوان کرده بود.

به علاوه، امپریالیسم آمریکا تحت ریاست جمهوری کلینتون، در دهه ۱۹۹۰ به شدت در پی آن بود که میدان مانور امپریالیسم روس را محدود کند. کلینتون، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) را که ائتلاف نظامی تحت رهبری آمریکا در اروپای غربی است، به سوی گسترش بیشتر و ادغام کشورهای بلوک شوروی سابق در اروپای شرقی و بالتیک در درون خود می‌راند.

۲) ریاست جمهوری پوتین: یک طرح جدید امپراتوری در یک چارچوب بین‌المللی تغییر یافته و تحریک آمیز

بحران مالی ۱۹۹۸ نوعی نقطه عطف بود. اقتصاد روسیه با سر به زمین خورده بود. مبارزه درون طبقه حاکمه روس بر سر کنترل و مدیریت اقتصادی، سیاست بین‌المللی و چهره بین‌المللی روسیه تشدید یافته بود. در این چارچوب، «ارائه یک چهره رقابت‌جوی جدید؛ سرمایه‌دار اما با تأکید بر جهت‌گیری استراتژیک تحت هدایت دولت؛ و با ایدئولوژی کلی "ارو-آسیایی" (و کمتر غربی) آغاز شد.» (۲)

الف. تجدید ساختار مجدد

ولادیمیر پوتین این جهت‌گیری جدید را تبیین کرد و بر سرش جنگید.

ابعاد سیاسی و اقتصادی این جهت‌گیری:

- بازسازی قدرت دولت روس.
- خلع قدرت از آنچه نیروهای پوتین نامش را «الیگارک‌های جدید» گذاشته بودند. یعنی قشر ثروتمند جدید سرمایه‌گذار؛ اعمال کنترل بر دارایی‌های آنان به ویژه در عرصه نفت و گاز طبیعی؛ برقراری مجدد کنترل قدرتمند دولتی بر بخش انرژی و نیز بر امور بانکداری و ارتباطات (به قصد خاموش کردن صدای مخالفان).

• اولویت بخشیدن به صنایع مربوط به مواد خام نظیر گاز طبیعی و نفت و نیز مواد معدنی و فلزات؛ و استفاده کردن از افزایش تقاضای جهانی برای مواد خام صنعتی. روسیه دارندهی بزرگترین ذخایر گاز طبیعی در جهان است و دومین تولید کننده ی بزرگ نفت است.

• احیای صنایع نظامی که توسط دولت اداره می شود و افزایش سهم صنایع نظامی روسیه در بازارهای تسلیحاتی دنیا؛ گسترش و تجدید ساختار تأمینات مالی نیروهای مسلح روسیه. ابعاد جغرافیایی - سیاسی این جهت گیری:

• اعمال مجدد نفوذ روسیه بر آنچه حاکمان روس نامش را «محیط خارجی همسایه» نهاده اند. منظورشان کشورهایی مانند گرجستان و اوکراین و سایر کشورها در منطقه قفقاز و آسیای میانه هستند که قبلاً بخشی از اتحاد شوروی سابق محسوب می شدند و بعد از فروپاشی شوروی مستقل شدند.

• مقابله با امپریالیسم آمریکا از طریق اتخاذ سیاست «نگاه به شرق» با هدف تشکیل یک ائتلاف جغرافیایی - سیاسی با چین، و سیاست «نگاه به غرب» با هدف برقراری ارتباط جغرافیایی - اقتصادی با اتحادیه اروپا (یعنی بلوک اقتصادی - سیاسی تحت رهبری قدرت های امپریالیستی اروپای غربی).

پوتین به لحاظ ایدئولوژیک می خواست یک فضا و جنبش سیاسی ناسیونالیستی - شووینستی را با هدف ایجاد یک پایگاه اجتماعی برای امپریالیسم دوباره بر خاسته روس دامن بزند.

ب. چارچوب بین المللی

ترکیبی از عوامل مساعد بین المللی باعث شد که پوتین بتواند این دستور کار را به جلو براند. این عوامل شامل افزایش قیمت منابع انرژی، رشد سریع اقتصادی چین، گسترش اتحادیه اروپا، تحکیم «یورو» (پول اروپایی) و نقش در حال گسترش آن در معاملات پولی بین المللی منجمده در عرصه نفت بودند. (رجوع کنید به بخش سوم از همین مجموعه تحت عنوان "اتحادیه اروپا یک رقیب بالقوه برای سلطه ایالات متحده")

در عین حال، یک عامل بین المللی دیگر در برابر طبقه حاکمه روسیه مطرح شد که آنها را با ضرورتی جدید روبرو کرد.

رژیم بوش از حملات ۱۱ سپتامبر استفاده کرد تا جنگی را برای دستیابی به امپراتوری بزرگ آمریکایی به راه اندازد. آمریکا این کار را تحت پوشش «جنگ علیه ترور» آغاز کرد. هدف از این «جنگ بی انتها» تضمین سلطه جهانی آمریکا برای دهه های آینده است. اولین پرده این نمایش، سرنگون کردن رژیم طالبان در افغانستان بود.

آمریکا در جریان دورخیز و تدارک برای جنگ افغانستان، شروع به ایجاد پایگاه های نظامی در چند کشور آسیای میانه کرد. با این کار، امپریالیسم آمریکا با قابلیت های فزاینده نظامی جهت حضور در مناطقی که فراتر از مرزهای افغانستان بودند، درست پشت گوش روسیه ایستاد. امپریالیسم آمریکا با فشاری منظم، رقابت بر سر کنترل تولید و انتقال نفت و گاز طبیعی در آسیای میانه را به راه انداخت.

۳) سر بلند کردن مجدد در عرصه انرژی و امور نظامی

رشد اقتصادی روسیه در فاصله ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۷، سالانه ۷ درصد بود. این نرخ رشد در میان کشورهای عمده صنعتی موسوم به «جی ۸» از همه بالاتر است. سرعت رشد بازار سهام روسیه در بالاترین ها رده های جهانی قرار دارد. (۳) در حال حاضر، روسیه بعد از چین و ژاپن، سومین دارنده بزرگ ذخایر ارزی بین المللی است. ذخایر ارز خارجی، درآمدهایی هستند که از طریق صادرات و سایر شکل های جریان یابی سرمایه، به صورت دلار و یورو و سایر ارزهای مهم دنیا به دست می آیند. تصمیمات روسیه در مورد این که دلارها را نگهدارد یا بفروشد می تواند تأثیر قابل توجهی بر توان بین المللی دلار بگذارد. (۴)

چرخش کامل اقتصادی روسیه محصول دو عامل مرتبط به هم است.

اولاً، قیمت های نفت و گاز طبیعی و سایر منابع طبیعی در بازارهای جهانی طی سال های ۲۰۰۰ افزایش یافت. در نتیجه درآمدهای صادراتی روسیه اوج گرفت.

ثانیاً، رشد صادرات، اقتصاد روسیه را در بخش های دیگر نیز به تحرک در آورد. بعضی توانایی هایی صنعتی خفته که مربوط به دوران قبل از ۱۹۹۱ می شود را دوباره فعال کرد. به علاوه، درآمدهای صادراتی، وارد کردن تجهیزات و فن آوری پیشرفته را برای فعال کردن مجدد بخشی از قابلیت های صنعتی کهنه روسیه امکان پذیر می کند.

یکی از پژوهش گران روسیه که فردی مترقی است می گوید یکی از عناصر مرکزی طرح جدید امپراتوری عبارتست از: «استفاده از ذخایر کشور برای تحمیل نقش بزرگتری برای روسیه در امور جهانی و دستیابی به فرصت های بیشتر برای بین المللی کردن سرمایه روسی.» (۵)

الف. انرژی به مثابه یک بخش استراتژیک

با احیای اقتصاد روسیه، پوتین طرح تحکیم بخش های گاز طبیعی و نفت را تحت نظارت خود پیش برد. او کنترل دولتی را بر آینده دار ترین ذخایر انرژی که در منطقه شرق دور روسیه واقع اند اعمال کرد. پوتین برای فعالیت بنگاه های انرژی خارجی، یک رشته قوانین و مقررات سخت و سخت تعیین کرد.

«گاز پروم» یعنی شرکت گاز طبیعی روسیه، حلقه اصلی بخش انرژی استراتژیک این کشور است. حدود ۸ درصد تولید ناخالص ملی روسیه توسط این شرکت انجام می گیرد. حکومت روسیه، سهامدار عمده «گاز پروم» است. دمیتری مدودف که اوایل سال ۲۰۰۸ جانشین پوتین شد، قبلاً مدیر عامل «گاز پروم» بود.

«گاز پروم» بزرگترین شرکت تولید گاز در دنیا است. این شرکت بعد از «اکسون - موبایل» و «جنرال الکتریک»، سومین شرکت بزرگ دنیا محسوب می شود. «گاز پروم» چیزی حدود یک چهارم تا یک سوم ذخایر گاز طبیعی دنیا (که تا به حال شناخته شده) را در اختیار دارد و صاحب بزرگترین شبکه انتقال گاز دنیا است. (۶)

روسیه از طریق این شرکت، خطوط انتقال گاز و صادرات گاز از مناطق حوزه خزر و آسیای میانه به اروپا را کنترل می کند. این شامل یک رشته توافقات با قزاقستان و ترکمنستان و ازبکستان است.

«گاز پروم» حضور مستقیم خود در بازار اروپا را تقویت کرده است. این شامل خرید شرکت های اروپای غربی یا سهامدار شدن در این شرکت ها، ایجاد زیر ساخت ها، و کارهایی است که بده و بستان نامیده می شود: سرمایه اروپای غربی نیازمند حضور در عرصه نفت و گاز روسیه است و روسیه نیازمند حضور در بخش تسهیلات حمل و نقل و توزیع در اروپای غربی.

اروپای غربی برای تامین نزدیک به ۲۵ درصد گاز طبیعی مصرفی خود به روسیه متکی است. در سال ۲۰۱۰، خط لوله گاز «شمال اروپا» که از زیر دریای بالتیک می گذرد، وابستگی روسیه و آلمان به یکدیگر را بیشتر خواهد کرد. روسیه نیز به نوبه خود به بازار اروپا نیاز دارد که ۷۵ درصد نفت خام صادراتی این کشور را جذب می کند. (۷)

روسیه تحت رهبری پوتین به دنبال بسط نفوذ خود در اروپا است؛ کشورها را درگیر معاملات درازمدت انرژی می کند؛ و هدفش تضعیف ائتلاف اتحادیه اروپا - ناتو است. همکاری صنعتی - فن آورانه فزاینده ای میان روسیه و «بی ای دی اس» (شرکت هوا - فضای اروپای غربی) وجود دارد. روسیه در پی افزایش سهام خود در این شرکت است.

در عین حال، درون اتحادیه اروپا این نگرانی موجود است که وابستگی فزاینده به روسیه در زمینه تامین انرژی، میدان مانور اروپا را محدود خواهد کرد. در عین حال که روابط اتحادیه اروپا با روسیه عمیقتر شده، اروپا به دنبال متنوع کردن ذخایر انرژی خود بوده است.

روسیه از انرژی به مثابه یک سلاح سیاسی استفاده کرده است. در ژانویه ۲۰۰۶، روسیه موقتا جریان گاز طبیعی ارسالی به اوکراین را قطع کرد. اوکراین که یکی از جمهوری های اتحاد شوروی سابق بود اینک یک دولت مستقل است که قصد عضویت در «ناتو» را دارد.

ب. ابعاد نظامی

رژیم پوتین که با درآمدهای صادراتی خود سر حال آمده بود، هزینه های نظامی اش را افزایش داد. در حال حاضر روسیه از نظر مخارج نظامی در رتبه سوم دنیا قرار دارد (این بر حسب مقایسه قدرت خرید کشورها اندازه گیری شده است). (۸)

در فاصله سال های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۷، روسیه در زمینه تجارت اسلحه در رتبه دوم جهانی، و در فاصله نزدیکی با آمریکا قرار داشت. (۹) روسیه برای سر پا نگهداشتن پایه صنعتی و تکنولوژیکی خود اتکاء زیادی به صادرات اسلحه دارد. روسیه بخش تولید تسلیحاتی را تکامل داده، فن آوری پیشرفته و برتر را به کار گرفته است.

فروش و تحویل اسلحه، وسیله ای برای گسترش نفوذ جغرافیایی - سیاسی روسیه در آسیای میانه، خاورمیانه و آمریکای لاتین نیز هست. (ونزوئلا یک مصرف کننده مهم تسلیحات روسی محسوب می شود). تحویل سیستم های پیشرفته تسلیحاتی به ایران، این اجازه را به روسیه داده تا حضورش در خاورمیانه را گسترش دهد و آزادی عمل ایالات متحده در قبال ایران را بدون مواجهه مستقیم با امپریالیسم آمریکا تحت تاثیر قرار دهد.

ج. بررسی واقعیات

احیای اقتصاد روسیه هرگز به یک جامعه عادلانه تر منتهی نشده است.

در بعضی بخش های صنعتی، کارگران مجبورند ساعات طولانی به اضافه کاری بپردازند. حقوق بازنشستگی قطع شده یا کاهش یافته است. بهبود اقتصادی به افزایش درآمدها و دستمزدها انجامیده، اما نابرابری اجتماعی همچنان گسترده است. در سال ۲۰۰۵، درآمد متوسط دهک بالایی جامعه روسیه (ثروتمندان) ۱۵ برابر دهک پایینی (تهیدستان) بود. در سال ۲۰۰۸، نشریه «فوربس» از وجود ۸۷ میلیارد در روسیه خبر داد که جمع ثروت آنان تقریباً نیم تریلیون دلار است. روسیه از نظر تعداد میلیاردرها، بعد از آمریکا در رتبه دوم جهانی است. (۱۰) یکی از رازهای کثیف کوچک در بهبود اقتصادی روسیه این است که کارگران مهاجر نقش مهم و فزاینده ای در عملکرد اقتصاد بازی می کنند. برخی ارزیابی ها خبر از وجود ۱۴ میلیون کارگر قانونی و غیر قانونی خارجی در روسیه می دهد که این حدود ۱۰ درصد کل جمعیت روسیه است. (۱۱) حوادث و حملات نژادپرستانه و ضد خارجی، رو به افزایش است.

مراقب های بهداشتی - درمانی یک مشکل اجتماعی عمده محسوب می شود. تا همین سال ۲۰۰۵، یک پنجم بیمارستان های روسیه فاقد آب گرم و تسهیلات فاضلاب بودند. (۱۲)

یک اقتصاد گسترده زیرزمینی و غیر قانونی که توسط شبکه جنایات سازمان یافته تقویت می شود مثل قارچ رشد کرده است. روسیه یکی از مهمترین نقاط عبور و انتقال در صنعت بین المللی سکس محسوب می شود.

۴) رقابت قدرت های بزرگ در آسیای میانه و ارتباط با چین

روسیه در میان قدرت های عمده امپریالیستی منحصر به فرد است چون که برای تامین نیازهای انرژی خود، وابسته به واردات نیست. اما روسیه مثل همه قدرت های امپریالیستی به سوی گسترش جهانی کشیده می شود. امپریالیسم روس با یک ضرورت مشخص مواجه است: اعمال کنترل بر تولید انرژی و خط لوله های انرژی در آسیای میانه، برای گسترش اقتصادی و انباشت توان استراتژیک روسیه، امری اساسی است.

در عین حال، امپریالیسم آمریکا برای بسط نفوذ و کنترل در منطقه آسیای میانه و حوزه خزر و عقب راندن نفوذ روسیه، طرح ها و دستور کار خود را دارد.

الف. رقابت در زمینه انرژی

حوزه دریای خزر بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، میان هشت کشور نوبنیاد منجمله آذربایجان و گرجستان و قزاقستان، به علاوه روسیه و ایران تقسیم شد. این منطقه ظرفیتش را دارد که طی ده سال آینده به تولید کننده عمده نفت و گاز طبیعی تبدیل شود. اینجا عرصه ای حیاتی برای سرمایه گذاری شرکت های نفتی بین المللی است.

همین حالا، امپریالیسم روسیه موقعیت ممتازی در دسترسی به ذخایر انرژی آسیای میانه دارد و تقریباً انحصار انتقال گاز طبیعی از آسیای میانه در اختیار این کشور است. اما مبارزه بر سر کنترل جریان نفت و گاز طبیعی از حوزه دریای خزر به بازارهای اروپا و آسیا دارد حاد می شود.

شرکت های آمریکایی، اروپای غربی و ژاپنی بر سر آنچه به خط لوله «بی تی سی» معروف شده، همکاری کرده اند. این خط لوله، نفت آذربایجان را از طریق گرجستان به ترکیه انتقال می دهد و روسیه را کاملاً دور می زند. آمریکا از این خط لوله که وسیله ای برای تضعیف نفوذ روسیه است، به لحاظ مالی و سیاسی قویاً حمایت کرده است. (۱۳)

روسیه و ایالات متحده درگیر رقابتی شدید در این منطقه هستند. این شامل مانور دهی دیپلماتیک، استقرار پایگاه های نظامی و توافقات تسلیحاتی، تمرینات نظامی و ائتلافات امنیتی است. اخیراً، این رقابت امپریالیستی به یک درگیری آشکار نظامی بین گرجستان (که یکی از متحدان نزدیک آمریکا است) و روسیه منجر شد.

ایالات متحده راه تبدیل گرجستان به سر پل ارتباطی امپریالیستهای آمریکایی و غربی در منطقه را در پیش گرفته است. روسیه نیز به نوبه خود به مناطق تجزیه پذیر کمک کرده است. هر چقدر که «ناتو» با فشار به سوی شرق راه می گشاید، روسیه نیز بیش از پیش به منطقه قفقاز و دریای خزر به چشم یک «حوزه نفوذ ویژه» می نگرد.

ب. ظهور ائتلاف روسیه - چین

در حالی که اقتصاد جهانی دستخوش تغییرات بزرگ است و رقابت های میان قدرت های بزرگ حادث می شود، امپریالیسم روسیه به سمت برقراری اتحاد نزدیک تر با چین و پیوند بیشتر با اقتصاد عظیم و بسیار پویای سرمایه داری چین پیش می رود.

چین بعد از آلمان، دومین شریک بزرگ تجاری روسیه است. توان مالی گسترده چین، انجام سرمایه گذاری های مشترک متعدد و فزاینده ای را در بخش اکتشاف، میان شرکت های دولتی نفت روسیه و چین در منطقه شرق دور روسیه ممکن ساخته است. طی ۱۵ سال اخیر، چین در رده اول مصرف کنندگان تسلیحات روسی قرار داشته است.

هر دو کشور برای محکم کردن موضع خود در آسیای میانه در حال مانور دادن هستند. هر دو کشور، ایالات متحده و مداخلات و اقداماتش برای ایجاد شبکه ای از پایگاه های نظامی در منطقه را محکوم کرده اند. هر دو کشور، در مبارزه با جنبش های بنیادگرایانه اسلامی که مخالف رژیم های حاکم هستند و تهدید به تجزیه طلبی می کنند، منافع مشترک دارند. (۱۴)

در سال ۲۰۰۱، روسیه و چین مشترکاً «سازمان همکاری شانگهای» را تشکیل دادند. این سازمان، یک ائتلاف نظامی و امنیتی در آسیای میانه است. سایر اعضای اصلی آن را قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ترکمنستان تشکیل می دهند و ایران و هند نیز به عنوان ناظر در آن شرکت دارند.

«سازمان همکاری شانگهای» تحرکات آسیای میانه را تغییر داده است. در سال ۲۰۰۵، روسیه و چین از رئیس جمهور ازبکستان که در تنگنا قرار گرفته بود، و از سرکوب اعتراضات توسط وی، حمایت کردند. متعاقب این واقعه، خروج قوای آمریکا از ازبکستان اتفاق افتاد. در سال ۲۰۰۵، «سازمان همکاری شانگهای» اولین تمرین های مشترک نظامی خود را در چین به اجرا گذاشت. در سال ۲۰۰۷، این سازمان اولین تمرین های نظامی خود را در آسیای میانه برگزار کرد. (۱۵)

«سازمان همکاری شانگهای» یک تحول بسیار مهم در روابط بین‌المللی است.

۵) نتیجه‌گیری: برخی موضوعات و پرسش‌ها که باید در نظر گرفته شود

با سر بلند کردن دوباره امپریالیسم روس، موضوعات و پرسش‌های متعددی مطرح می‌شود:

• امپریالیسم روس از افزایش ادامه‌دار قیمت‌های انرژی سود برده است. اما ساختار اقتصادی روسیه به صادرات انرژی محدود است (این در حالی است که صنایع انرژی روسیه، خود مستلزم نوسازی قابل ملاحظه‌ای در عرصه فن‌آوری است). اگر قیمت‌های انرژی کاهش یابد یا سقوط کند چه اتفاقی خواهد افتاد؟ واضح است که تنظیمات اقتصادی کنونی روسیه نمی‌تواند پا بر جا بماند. روسیه هم‌زمان و همگام با قیمت‌های فزاینده انرژی است که ذخایر ارز خارجی را انباشت کرده است. روبل بر همین مبنا تقویت شده است. بحران روبل در سال ۱۹۹۸ اقتصاد روسیه را به ویرانی کشاند. تا چه اندازه این امپریالیسم به پا خاسته از ساختارهای مالی امنی برخوردار است؟

• کارکرد صنایع روسیه هنوز در سطح هزینه‌ها و استانداردهای کیفی بازار جهانی نیست و آن میزان سرمایه‌گذاری که برای رسیدن به چنین سطحی مورد نیاز است را هم دریافت نمی‌کند. این یکی از نقاط ضعف صورت‌بندی سرمایه‌روسی است که دامنه نفوذ و توان رقابتی‌اش را محدود می‌کند.

• روابط روسیه با اتحادیه اروپا، پیچیده و متناقض است. آیا اتحادیه اروپا برای برقراری ارتباط نزدیکتر و استراتژیک‌تر با روسیه حرکت خواهد کرد؟ چنین اقدامی به معنی پیوند قدرت اقتصادی برتر اتحادیه اروپا با قابلیت نظامی برتر روسیه خواهد بود، و می‌تواند تناسب قوای موجود میان نیروهای بزرگ دنیا را به طور کیفی دستخوش تغییر کند. فشارهای تعرضی آمریکا در آسیای میانه بخشا به این دلیل است و سعی می‌کند حلقه‌های اتصال روسیه و اروپا را در زمینه انرژی محدود کند.

• اگر اقتصاد روسیه تضعیف شود، چه تاثیری بر روابط روسیه با چین خواهد گذاشت؟ یا یک تکان ناگهانی و غیرمنتظره در چین، منجمله یک تلاطم سیاسی یا اجتماعی، چه تاثیری بر اوضاع کلی بین‌المللی و در این میان، بر محاسبات استراتژیک روسیه خواهد گذاشت؟

• بر عکس، اگر روسیه به رشد خود ادامه داده، نوسازی پایه‌صنعتی خود را آغاز کند و دستور کار جهانی‌اش را با قدرت جلو ببرد، امپریالیسم آمریکا در برابر چالش‌هایی که ممکنست از جانب روسیه مطرح شود و در برابر احتمال جدی‌تر تشکیل بلوک روسیه - چین، چه عکس‌العملی نشان خواهد داد؟ یا دست به چه اقدام «پیشگیرانه‌ای» خواهد زد؟

اقتصاد دنیا و سیاست‌های جهانی دستخوش تغییرات عظیم است. عرصه‌ای که رقابت قدرت‌های بزرگ در آن جریان دارد و میدانی که مبارزات طبقاتی و اجتماعی و انقلابی در آن انجام می‌گیرد، به شکلی تکان‌دهنده و سریع در حال تغییر است.

بخش بعدی: ژاپن و هند

توضیحات:

۱. For an account of the Yeltsin period and the ۱۹۹۸ crisis, see Gregory L. Freeze, ed., *Russia: A History* (Oxford: Oxford University Press, ۲۰۰۲), chapters ۱۴ and ۱۵.

۲. Kees van der Pijl, *Global Rivalries: From the Cold War to Iraq* (London: Pluto, ۲۰۰۶), p. ۳۵۶.

۳. On Russia's post-۱۹۹۹ economic performance, see Vladimir Popov, "Resurgent Russian Economy?" *International Journal*, Spring ۲۰۰۸; and Lucio Vinhas de Souza, *A Different Country: Russia's Economic Resurgence* (Brussels: Centre for European Policy Studies, ۲۰۰۸), www.ceps.eu.

.^ξ For a detailed analysis of the strengthening of the ruble and how this might affect the international dollar regime, see Juliet Johnson, “Forbidden Fruit: Russia’s Uneasy Relationship with the U.S. Dollar,” *Review of International Political Economy*, 10:7 (August 2008).

.^ο Tony Wood, “The Putin Era,” *New Left Review*, March-April 2009 (ξξ), p. 78.

.^ϋ Gazprom’s ranking as the world’s third-largest corporation is based on market capitalization. On Gazprom, see de Souza, *Russia’s Economic Resurgence*, pp. 73-82.

.^ν International Energy Agency, *World Energy Outlook 2008* (Paris: IEA, 2008), p. 288; Michael Richardson, “Russia Puts Energy Importers Over a Barrel,” *YaleGlobal On Line*, July 10, 2007, www.yaleglobal.yale.edu.

.^λ SIPRI Yearbook 2008: Armaments, Disarmament and International Security (Oxford: Oxford University Press, 2008), Appendix 9A.

.⁹ *The Economist*, “The World’s Biggest Arms Exporters,” July 29, 2008, www.economist.com.

.¹⁰ Dmitri Trenin, “Getting Russia Right,” *The Globalist*, May 8, 2008, www.theglobalist.com; Luisa Kroll, “World’s Billionaires,” *Forbes.com*, March 9, 2008.

.¹¹ Russian Federal Migration Office data, cited in Vinhas de Souza, *Russia’s Economic Resurgence*, p. 92.

.¹² *Economist Intelligence Unit*, *Russia Country Profile 2006*, p. 28.

.¹³ On U.S.-Russian rivalry in the Caspian Sea region, see Michael T. Klare, *Rising Powers, Shrinking Planet* (New York: Metropolitan Books, 2008), chapter 9.

.¹⁴ On Russia-China relations and moves towards alliance, see Andrew Kuchins, “Russia and China: The Ambivalent Embrace,” *Current History*, October 2007; and Alexei D. Voskressenski, “The Rise of China and Russo-Chinese Relations in the New Global Politics of Eastern Asia,” (2007), available online.

.¹⁵ The Shanghai Cooperation Organization military exercises of 2006 and 2007 are discussed in Roger N. McDermott, *The Rising Dragon: The SCO Peace Mission 2007*, Occasional Paper, www.jamestown.org.